منفردات کتاب کفايه المهتدي (1(

تأليف سيد محمد ميرلوحي اصفهاني

اشاره:

يكى از مجموعه‏هاى حديثى در موضوع مهدويّت مجموعه‏ى چهل حديثى يكى از معاصرين علّامه مجلسى به نام كفايةالمهتدى است كه احاديث منحصر به فردى را در مجموعه‏ى خود جاى داده است.

بر آن شديم كه براى استفاده‏ى بيشتر آن احاديث را يكجا در اين مجلّه گردآوريم پيش از آوردن اصل احاديث مقدّمه‏اى مشتمل بر توصيف اجمالى كتاب و مؤلّف آن و منبع مهمّ مورد استفاده‏ى او، يعنى، اثبات الرجعة، تأليف فضل بن شاذان نيشابورى (متوفاى 260 ه) تقديم مى‏گردد.

مقدّمه‏

مهم‏ترين منبع تحقيق در ((مهدويّت))، احاديث رسيده از عترت طاهره (عليهم‏السّلام) است و واضح است كه براى محقّقِ مباحثِ تاريخى - كلامى، اعتبار منبع و زمان تأليف آن، بسيار مهمّ است.

در موضوع امام زمان (عليه‏السّلام) و موضوعات وابسته، منابع بسيار مهمّى بوده كه اينك، جز معدودى از آن در دست‏رس نيست و به اسباب گوناگون، در كتب موجود، از آن‏ها جز نامى ديده نمى‏شود.(1) با اين وصف، در قرن يازدهم، به كتابى به نام كفايةالمهتدى لمعرفة المهدى (عليه‏السّلام) بر مى‏خوريم كه در موضوع مهدويّت به گردآورى احاديث بسيارى در قالب ((چهل حديث))، پرداخته است. از مهم‏ترين منابع او، إثبات الرجعة از فضل بن شاذان نيشابورى (م 260 ه) است. اين كتاب مهم، پيش از آغاز غيبت صغراى امام زمان (عليه‏السّلام) تأليف شده است. اين نوشتار، بر آن است تا با گردآورى و نقل احاديث فضل بن شاذان در كفايةالمهتدى و در معرض مقايسه قرار دادن آن با منابع موجود، ارزش آن را اثبات و به محقّقان، لزوم رجوع به آن را تأكيد كند.

كفاية المهتدى، اكنون به صورت خلاصه و به نام گزيده كفاية المهتدى، در كتابخانه‏ها موجود است.(2) ناشر، در مقدّمه تأكيد كرده كه مطالب غير ضرورى آن را پيرايش كرده و تمام احاديث آن را آورده است.(3)

نويسنده‏ى كتاب‏

مؤلف كفايةالمهتدى، محمّد بن محمّد ميرلوحى حسينى سبزوارى است كه در روى جلد، به اختصار، ((سيّد محمّد ميرلوحى اصفهانى)) معرّفى شده است. با توجّه به عدم دست‏رسى دقيق به شرح حال وى، با توجّه به قرائن، اظهار نظر شده كه او در فاصله‏ى سال‏هاى 1000 - 1085 ه .ق مى‏زيسته است. از لابه‏لاى كتاب بر مى‏آيد كه شيخ بهايى و ميرداماد از اساتيد او بوده‏اند و مجلسى اوّل و دوّم با او معاصرند.(4)

از كارهاى حسّاس و مهمّ او در دوران زندگى علمى، نوشتن كتابى در نقد ابومسلم خراسانى و بيان جنايات فراوان او بود كه با توجّه به رواج ((ابومسلم نامه‏ها)) در مدح جنگاورى او در كوچه و بازار و ادّعاى مقامات عرفانى و مرشديت براى او از سوى متصوّفه، حساسيت زيادى ايجاد كرد.(5)

كتاب كفايةالمهتدى‏

كفايةالمهتدى لمعرفةالمهدى (عليه‏السّلام) كتابى حديثى - كلامى و استدلالى است كه در چهل فصل تأليف شده و هر فصلى به حديثى آغاز مى‏گردد و گاهى پيرامون دلالت حديث روايات ديگرى هم مى‏آورد و در موضوعات كلامى اثبات امامت حضرت حجة (عليه‏السّلام)، ولادت، علّت غيبت، زمان ظهور، تسميه‏ى ايشان، رجعت و... به وسيله‏ى همين روايات وارد مى‏شود. فوايد رجالى و حديثى زيادى در لابه‏لاى كتاب نصيب خوانند مى‏شود.

مؤلّف همه‏ى احاديث را ترجمه مى‏كند و در ذيل حديث تولّد حضرت به نقل داستان‏هاى تشرّف يافتگان به محضر حضرت بعد از ولادت و در غيبت ايشان از كتب مشهور مانند ارشاد مفيد و كشف الغمّه مى‏پردازد به جهت كمى فرصت از گزارش كامل كفايةالمهتدى صرف نظر مى‏كنيم.

مصدريّت كفايةالمهتدى‏

در كتابخانه‏ى الهيات مشهد نسخه‏اى به نام منتخب كفايةالمهتدى موجود است كه در سال 1114 ه كتابت شده است و ظاهراً كاتب كه از شاگردان مرحوم مجلسى است به قصد جمع آورى منفردات آن اقدام به گزينش آن نموده است. با توجّه به اين منتخب و ظاهراً به دست مى‏آيد كه بين نسخه‏هاى موجود از كفايةالمهتدى تفاوت نه چندان مختصرى وجود دارد. از آنجا كه گردآورنده‏ى اين نوشتار به گزارشى از ((منتخب كفايةالمهتدى)) در كتابخانه‏ى مركز احياء ميراث اسلامى دست‏رسى پيدا كرد،(6) احاديث اين مجموعه را در آخر مجموعه‏ى برگزيده از ((گزيده كفايةالمهتدى)) درج مى‏نمايم.

براى توضيح درباره‏ى نسخه‏هاى خطى كفايةالمهتدى به مقدمه‏ى گزيده كفايةالمهتدى مراجعه شود. لازم به توضيح است كه كفايةالمهتدى از ميان كتب سيره و مجموعه‏هاى حديثى متاخّر در الزام الناصب مرحوم شيخ على يزدى حايرى (م 1333 ه) و به واسطه‏ى آن در منتخب الاثر آيةالله صافى گلپايگانى به عنوان اربعين ميرلوحى منعكس شده است.

مؤلّف، علاوه بر منبع قرار دادن غيبت طوسى و كمال الدين و ديگر منابع، در كتاب‏اش از سه كتاب ياد مى‏كند كه اكنون موجود نيست:

1- إثبات الرجعة از فضل بن شاذان(7)

2- الغيبة از حسن بن حمزة علوى طبرى(8) (متوفاى 358 ه)(9)

3- فرج كبير از محمد بن هبةالله بن جعفر ورّاق طرابلسى(10) شاگرد حديثى شيخ طوسى(11)

عمده‏ى استفاده او از ميان اين سه منبع، منبع نخست بوده است، لذا تنها به آن مى‏پردازيم آن چنان كه متن كتاب حكايت مى‏كند، مؤلّف درصدد بوده از إثبات الرجعة استفاده كامل ببرد، لذا با حذف روايات تكرارى و نيز نياوردن احاديثى كه مضمون مشهورى ندارد و مقايسه‏ى آن با منابع موجود، گلچين خوبى ارائه داده است و گمان مى‏رود كه بر صحّت اَسناد هم در گلچين كردن تأكيد داشته است و از اين رو، گاهى، حديثِ إثبات الرجعة را ترجيح مى‏دهد.(12)

به طور كلّى، موضوع احاديث اربعين كفاية المهتدى در عناوين زير، شكل گرفته است:

1- اِثبات تعداد امامان و نام آنان (عليهم‏السّلام) كه به طور ضمنى، نام و نسب امام زمان (عليه‏السّلام) و امامت ايشان اثبات مى‏شود.

2- ولادت، زمان ولادت، و نام و نسب مادر ايشان‏

3- غيبت، اسباب غيبت و فضيلت اهل زمان غيبت و مخفى بودن زمان ظهور و مژده‏ى ظهور و پيروزى حضرت، و قتل دجّال به دست حضرت و علائم

ظهور

مى‏بينيد كه اين عناوين ناهمگونى با ميراث كنونى ما در مهدويت ندارد.

مناسب است در اينجا به برخى دقّتها و نظريات علمى - حديثى مؤلف اشاره شود تا مشرب حديثى‏اش هم به دست آيد:

حديث معروف سعد اشعرى و تفسير كهيعص را مؤلّف معتبر مى‏داند(13) و داستان‏هاى جزيره‏ى خضراء و بحر ابيض و مدينة الشيعه و شهرى را كه در انتهاى باختر است، قبول دارد.(14)

مؤلِّف، حديث دال بر نبود حجّت، از چهل روز قبل از قيامت به بعد را توجيه مى‏كند به اين كه چون مقدّمات قيامت چيده مى‏شود، حجّت برداشته مى‏شود.(15)

نيز معتقد است وقت ظهور امام (عليه‏السّلام) بر خود ايشان هم مخفى است.(16)

نيز درباره‏ى رجعت برخى از اصحاب نام ابوذر را صحيح و ابودجّانه را تصحيف مى‏شمارد.(17)

مؤلِّف، حرمت تسميه را با جواز اشاره به نام و عدم تصريح، قابل جمع مى‏داند و...(18)

در جمع بندى احوال و آن چه از كتاب او به دست مى‏آيد، مى‏توان گفت، ميرلوحى، محدِّثى است كه در علم حديث، توانايى و تخصّص ارزش‏مندى دارد كه به جمع بندى سندى و متنى احاديث، اهمّيّت مى‏دهد و پا از دايره‏ى حجّيت و معيارهاى صحّت و سقم حديث، بيرون نمى‏گذارد و در عين حال، به حفظ ((ميراث فرهنگى حديث)) به عنوان مؤيّد و مؤكّد، بهاى لازم را مى‏دهد. اين محدّث فرزانه، به خوبى، إثبات الرجعة را مى‏شناسد و آن را از فضل بن شاذان مى‏داند.

إثبات الرجعة

از اثبات الرجعة فضل بن شاذان سخن گفتن علاوه بر توجّه به شخصيت خود فضل به دو جهت لازم است:

1- تأليف اين كتاب، پيش از غيبت صغرى‏ است؛ زيرا، فضل، در سال 260 ه پيش از امام عسكرى (عليه‏السّلام) از دنيا رفته و حضرت امام حسن (عليه‏السّلام) براى او طلب رحمت فرموده‏اند.(19)

2- فضل بن شاذان، به كتب ارزش‏مندى در ((مهدويّت)) دست‏رسى داشته و خود نيز در اين باره، چندين كتاب تأليف كرده كه شيخ طوسى، تنها، به إثبات الرجعه اشاره كرده است(20)، امّا نجاشى - كه گويا به كتب بيش‏ترى از او دست‏رسى داشته - اين كتاب‏ها را نام مى‏برد: إثبات الرجعة؛ الرجعة حديثٌ؛ كتاب القائم؛ كتاب الملاحم؛ كتاب حذو النعل بالنعل؛ و...(21)

در همين جا، نكات ذيل، قابل ملاحظه است:

الف) شيخ طوسى، تنها به إثبات الرجعة دست‏رسى داشته است، لذا روايات الغيبة شيخ، رحمةالله عليه، از فضل، ظاهراً همه، از إثبات الرجعة گرفته شده است. ميرلوحى، رحمةالله عليه، گاهى به اين مطلب، در لابه‏لاى نقل از إثبات الرجعة، اشاره مى‏كند.(22)

ب) چون كتاب فضل درباره‏ى رجعت، كتاب الرجعة است، لذا ما، در روايات الغيبة طوسى و نيز در اثبات الرجعة از ميرلوحى، روايات رجعت را كم‏تر مى‏بينيم. به ويژه اين كه با توجّه به متكلّم بودن فضل و سبك تأليفات كلامى او، احتمال مى‏رود كه در إثبات الرجعة، بيش‏تر به استدلال پرداخته باشد و در الرجعة، به آوردن روايات پرداخته باشد، همان گونه كه نجاشى بعد از معرّفى الرجعة قيد ((حديث)) را مى‏آورد.

ج) در لابه‏لاى كتب بر شمرده‏ى از فضل بن شاذان در فهرست شيخ ((ره)) يا نجاشى ((ره)) به نام ((الغيبة)) برخورد نشد، و با توجّه به روايات آمده در مستدرك الوسائل مرحوم حاجى نورى (م 1320 ه) و هم كشف الأستار وى و آن چه در كفاية المهتدى از إثبات الرجعة نقل كرده است، اين كه مرحوم صاحب مستدرك اصرار بر نام الغيبة بر نسخه‏ى موجود دارد، ما را به تعجّب مى‏اندازد(23)، كه اين مطلب با تصريح، خود صاحب النجم الثاقب به اخذ از كفايةالمهتدى و تصريح صاحب كفايه به نام كتاب قطعاً درست نيست.

نسخه‏شناسى اثبات الرجعة:

از اثبات الرجعة يا برگزيده‏هاى آن، چند نسخه الآن شناخته شده است:

الف) نسخه‏ى موجود نزد ميرلوحى (متوفاى بعد از 1085 ه) كه در كفاية المهتدى از آن فراوان نقل كرده است.(24)

ب) نسخه‏ى استنساخ شده به خطّ شيخ حرّ عاملى (م 1104 ه) كه مشتمل بر بيست حديث از إثبات الرجعة است و در مجلّه‏ى تراثنا، شماره 15، ربيع الثانى 1409 چاپ شده است.

ج) نسخه‏ى منقول در كشف الحق معروف به اربعين خاتون آبادى (م 1272 ه) كه در منتخب الأثر، رواياتى از آن نقل شده كه با منقولات كفاية المهتدي، مطابقت كامل دارد. اظهار نظر در مورد اين كتاب را به تحقيق بيش‏تر وا مى‏گذاريم.

درباره‏ى صحّت انتساب إثبات الرجعة موجود به فضل بن شاذان، قراين متعدّدى وجود دارد كه به آن‏ها اشاره مى‏شود:

الف) علماى حديث فوق الذكر، اغلب، نام كتاب را إثبات الرجعة گفته‏اند و مؤلِّف آن را فضل بن شاذان دانسته‏اند.

ب) مشابهت فراوان به ويژه نسخه‏ى مختصر اثبات الرجعة با نسخه‏ى موجود نزد ميرلوحى كه حتى ترتيب نقل روايات در اين دو، مثلِ هم است.(25)

ج) اسناد روايات، اغلب، غرابت ندارد و نيز مضامين احاديث با احاديث ديگر منابع موجود، همخوانى دارد.

د) رويّه‏ى علمى فضل و متكلّم بودن او - كه در نقل روايات، به نقل و جمع آورى تنها اكتفا نمى‏كند - كاملاً در اين مجموعه، مشهود است. در اواخر كفاية المهتدى نقل مى‏كند كه فضل بعد از نقل روايتى كه شيخ طوسى((ره)) آن را آخرين روايت كتاب الغيبة خود قرار داده، مى‏گويد: ((هذا حديث مؤوّل)).(26)

ه) تسلّط فضل بر احاديث مناقب و اثبات امامت اميرمؤمنان (عليه‏السّلام) در اين كتاب، كاملاً، مشهود است.

و) اكثر مشايخ حديثى فضل، در اَسناد كتب حديثى ديگر، نام برده شده‏اند.

ز) بسيارى از اين احاديث، در كتب معتبر مانند كافى، ارشاد، كمال الدين و ديگر كتب صدوق، الغيبة نعمانى، الغيبة طوسى، الخرائج والجرائح، أعلام الورى، تحف العقول، كفاية الأثر، مقتضب الأثر، كتاب سُليم، مناقب ابن شهر آشوب، مختصر بصائر الدرجات، الفضائل شاذان بن جبرئيل قمى، الصراط المستقيم بياضى عاملى، كشف الغمّة، الأنوار المضيئة و منتخب آن و تأويل الآيات شرف الدين نجفى، موجود است.

اهميّت كنونى اثبات الرجعة:

درباره‏ى اهمّيّت إثبات الرجعة، در حال حاضر، آن چه بيش‏تر لازم است به آن بذل توجّه شود، منفردات سندى و متنى آن است. البته، با توجّه به نقّاد بودن و رجالى بودن فضل و اين كه فضل، خود، از صحابه است و علل اَحكام را از امام رضا (عليه‏السّلام) روايت كرده است و قبل از غيبت امام زمان (عليه‏السّلام) بدرود حيات گفته است و از سوى ديگر عصر امام زمان (عليه‏السّلام) را تا پنج سالگى ايشان (عليه‏السّلام) (فاصله‏ى سال‏هاى 255 - 260 ه) درك كرده است و درباره‏ى حضرت، با كم‏ترين واسطه نقل روايت كرده است، اهميّت نقل از چنين كتابى، دو چندان مى‏شود. نكته‏ى ديگرى كه درباره‏ى روايات إثبات الرجعة در كفايةالمهتدى هست، اين است كه اغلب احاديث فضل، بنا بر مبانى مشهور رجال صحيحه يا مصحّحه است. به طور مثال، نزديك به نيمى از احاديث فضل، از مشايخ ثلاثه (ابن ابى عمير، صفوان و بزنطى) است و احاديث غير معتبره‏ى فضل (حتّى روايات نبوى آن) كم است كه با نظرى اجمالى به اسناد احاديث، اين امر تصديق مى‏گردد.

براى بيان اهميّت مضاعف كتاب فضل، گزارشى از متون احاديث آمده در إثبات الرجعة، در اين جا آورده مى‏شود. در اين گزارش، فقط، به بخشى از فهرست موضوعى روايات مهدويّت اشاره مى‏گردد.

\* اثبات امامت حضرت صاحب (عليه‏السّلام) در ضمن دوازده امام (عليه‏السّلام) در اين روايات، عناوين ائمه (عليهم‏السّلام) ((خليفه))، ((وصىّ))، ((امام))، ((أوْلى بالمؤمنين من أنفسهم))، ((مفترض الطاعة))، ((سلطان عادل))، ((خليفة الله))، ((حجّة الله))، ... است. گاهى، درباره‏ى امام زمان (عليه‏السّلام) تعبير خاصّ ((حجّت)) را آورده است.

بيش از دَه حديث به نسب حضرت (عليه‏السّلام)، غيبت حضرت (عليه‏السّلام)، نام پدر حضرت (عليهماالسلام)، و... تصريح شده است.

\* نيز به خاتميّت حضرت، با عباراتى مانند: ((انتهت إليه الخلافة والوصيّة))، ((خاتم الاوصياء))، ((خاتم حجج الله و خلفائه))، تصريح شده است و...؛

\* اوصافى فراوان مانند: ((المنتقم من اعدائى))، ((المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره))، ((مهديّنا))، ((مهديّ هذه الأُمّة)) براى حضرت آمده است؛

\* ولادت حضرت، نام و تبار مادر ايشان، شمايل ايشان، ديدار با امام زمان (عليه‏السّلام) در زمان امام عسكرى (عليه‏السّلام)، خبر دادن حضرت عسكرى (عليه‏السّلام) از ولادت امام زمان (عليه‏السّلام)؛

\* غيبت دوازدهمين امام (عليه‏السّلام) و غيبت ايشان از دوستان و شيعيان شان (نه فقط از دشمنان شان) و طولانى بودن غيبت ايشان؛

\* جايز نبودن نام بردن از حضرت حجّت (عليه‏السّلام) تا قبل از ظهور؛

\* حكمت غيبت، سختى دوران غيبت، حفظ معجزه آساى حضرت در دوران غيبت، فضيلت اهل زمان غيبت، قيام و خروج به حقّ و هدايت در دوران غيبت، راه نجات در دوران غيبت، دشمنان در دوران غيبت، تلاش و افكار و برنامه‏هاى آنان (دجّال، سفيانى، جرهمى، قحطانى، اصهب بن قيس)؛

\* اوضاع و احوال دوران غيبت و قبل از ظهور مشهور به علايم ظهور (أشراط الساعة)؛

\* علّت عدم قيام امامان (عليهم‏السّلام)، عدم قيام امام زمان (عليه‏السّلام) در دوران غيبت و حكمت قيام در زمان ظهور؛

\* به اذن الله بودن ظهور، مخفى بودن زمان ظهور، دروغگو بودن تعيين كنندگان وقت ظهور، ناگهانى بودن ظهور، معِدّات و مقارنات اذن ظهور؛

\* علايم و حوادث مقارن با ظهور و بعد از آن؛

\* شرايط مثبت و منفى ظهور؛ گسترش ظلم و جور، كثرت جور، فساد، غوايه (گمراهى و سردرگمى)، ترس و اضطراب از حركت حضرت (عليه‏السّلام)، مكان ظهور، ماه و روز و جريان ظهور، تحيّت و ترحيب (خوش آمد گويى)

\* اهداف امام (عليه‏السّلام)؛ اِعلان امر خدا، اظهار دين خدا (در تمام زمين)، تطهير از ظالمان، پركردن از قسط و داد، انتقام از دشمنان خدا،

\* توانايى‏ها، تداركات، نيروها، معجزات، مبارزات، اِعلان پايان مبارزه به رضاى حق تعالى؛

\* بيعت، عهد سپارى به سيره و عمل پيامبر، اقرارگيرى به حقّانيت، اوّلين بيعت كننده؛

\* تشكيل حكومت، برنامه‏ها، كارها، اوضاع، مدّت و پايان حكومت؛

\* قضا و دادرسى به حكم داود و حكم پيامبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)، توانايى بر قضاى به حق و به علم، تدريج در اجراى حدود؛

\* گسترش عبادات جمعى، سادگى مكتب خانه‏ها، غنا و استغناى مردم، كثرت و دست‏رسى به منابع، بى ارزشى ثروت و اندوخته، اقتدار اجتماعى، امنيّت، آبادانى همه‏ى خرابى‏ها، بقاى حكومت، ظرفيّت حكومت براى بقا، احاطه‏ى بر اقوام، بزرگى مساجد، بزرگى پايتخت.

\* رجعت، رجعت اختيارى براى يارى حضرت، رجعت براى انتقام، رجعت براى زندگى؛

واضح است كه اين موضوعات و امثال آن كه در اين جمع بندى نيامده است (بويژه در باب ملاحم و علايم ظهور) اگر مستندات مورد اعتمادى داشته باشد، بهترين مفتاح و باب براى تحقيقات مهدويّت خواهد بود. به طور نمونه درباره‏ى دجّال به جز در اين كتاب حديث صحيح به اصطلاح رجالى آن در مجموعه‏هاى حديثى شيعه ديده نمى‏شود.(27)

مجموعه‏ى حديثى حاضر

همان‏گونه كه در ابتدا آمد هدف اين مقاله نقل روايات منحصر به فرد ((كفاية المهتدى))، و اغلب از ((اثبات الرجعة)) است.

- احاديث آمده در كفاية المهتدى از اثبات الرجعة مشتمل است بر:

- احاديثى كه مصدر آن، تنها، اثبات الرجعة است‏

- اِسناد صحيح و معتبر فضل در احاديثى كه منابع متعدّدى دارد

- احاديث داراى اختلاف عبارت با ديگر منابع‏

به جهت اختصار، احاديثى كه منابع متعدد دارند و اختلاف عبارات در آن‏ها قابل چشم پوشى است و در إثبات الرجعة با سند خاصّ آن آمده، تنها، با ذكر سند به منبع ارجاع داده مى‏شود و نيز احاديثى كه به نقل ميرلوحى، شيخ طوسى آن را از فضل بن شاذان روايت كرده و ميرلوحى (ره) آن را در إثبات الرجعة ديده است، و بقيّه‏ى احاديث، عيناً، نقل و ترجمه‏ى آن‏ها - كه اغلب از ميرلوحى است(28) - آورده مى‏شود.

احاديثى كه مصدرشان، تنها، إثبات الرجعة است، ممكن است در إثبات الهداة، كشف الحقّ، مستدرك الوسائل و كشف الأستار ديده شود و يا در مجموعه‏هاى جديد حديثى از اين كتب نقل شود. احاديثى هم كه مصادر ديگر دارند، اختلاف عبارات مهمّ يا فراوانى دارند كه نقل از إثبات الرجعة براى مقارنه‏ى با آن‏ها، لازم است.

مجموعه‏ى منفردات كفايةالمهتدى‏

مجموعه در چهار بخش ارائه مى‏گردد:

در بخش اوّل احاديث منحصر به فرد اثبات الرجعة و نيز احاديث داراى اختلاف عبارت به طوركامل به همراه ترجمه‏ى مؤلف كفاية المهتدى از كتاب ((گزيده كفايةالمهتدى)) نقل و درج مى‏گردد؛

در بخش دوّم سند احاديثى كه منابع متعدّد دارند با ذكر نشانى منابع ديگر آورده مى‏شود.

در بخش سوّم احاديث گزارش شده از ((منتخب كفايةالمهتدى)) نقل مى‏گردد.

در بخش چهارم ساير منفردات كفايةالمهتدى (منقولات از كتاب علوى طبرى و طرابلسى و...) آورده مى‏شود و از نپرداختن به توضيح اين بخش قبلاً اعتذار طلبيده مى‏شود.

لازم به تذكّر است كه در اين مقاله از ذكر اختلاف نسخ كفاية المهتدى و نيز اختلاف منابع و نسخ آنها خوددارى شد و فقط اختلاف عبارات احاديث بخش اوّل با ((تغيير خطّ)) تذكّر داده مى‏شود.

در ضمن، شماره گذارى و ترتيب نقل احاديث به ترتيب درج در كفاية المهتدى مى‏باشد.

بخش اول:

65481- ((قال الشيخ الكامل العادل العابد الزّاهد المتكلّم الخبير الفقيه النّحرير النبيل الجليل أبومحمّد الفضل بن شاذان بن الخليل، برداللّه مضجعه و جعل فى الفردوس الى الأئمّة الطّاهرين مرجعه، في كتابه الموسوم ب ((إثبات الرجعة)):

حدّثنا محمّد بن اسماعيل بن بزيع - رضي اللّه عنه - قال: حدّثنا حمّاد بن عيسى، قال: حدّثنا ابراهيم بن عمراليماني، قال: حدّثنا أبان بن أبي عيّاش، قال: حدّثنا سُلَيم بن قيس الهلاليّ، قال:

قُلتُ لأمير المؤمنين (عليه‏السّلام): اِنّي سمعتُ مِن سلمانَ والمقدادِ وأبي ذرّ شيئاً مِن تفسير القرآنِ والأحاديثِ عن النبيّ (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) غير ما في أيدي النّاس، ثم سمعتُ منكَ تصديقَ ما سمعتُه منهم، و رأيت في أيدي النّاسِ أشياءَ كثيرةً من تفسير القرآنِ والأحاديثِ عن النّبىِّ (عليه‏السّلام) و أنتم تُخالِفونَهم فيها و تَزعُمون أنَّ ذلك كلَّه باطلٌ، افترى النّاس يَكذِبونَ على اللّهِ ورسولهِ (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) مُتَعَمِّدينَ، وَيُفسِّرونَ القرآن بآرائهم؟

قال: فقال علىٌّ (عليه‏السّلام): قد سألتَ فافهم الجوابَ اِنَّ في أيدي النّاسِ حَقّاً وباطلاً و صدقاً و كذباً و ناسخاً و منسوخاً و خاصّاً و عامّاً و محكماً و متشابهاً و تحفُّظاً و تَوهُّماً، و قد كُذِبَ على رسولِ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) في عهده حتّى قامَ خطيباً، فقال: أيُّها النّاسُ قد كَثُر الكذبُ عَلَىَّ فَمَن كذب عَلَىَّ مُتَعَمّداً فَلْيَتَبَوَّأ مَقْعَدَه مِن النّارِ. ثُمَّ كُذِب عليه من بعدِه [أكثر ممّا كُذِبَ عليه في زمانه،] و انّما أتاكُم الحديثُ مِن أربعةٍ ليس لهم خامسٌ:

1- رجلٌ منافقٌ مظهرٌ للايمان، متصنّعٌ بالاسلامِ، لايتَأثَّمُ ولايَتَحرَّجُ أن يَكذِبَ على رسول اللَّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) مُتَعَمّداً، فلو عَلِمَ النّاسُ أنّه منافقٌ كذّابٌ لم يَقْبَلوا منه و لم يُصَدّقوه، ولكنَّهم قالوا: هذا رجلٌ من أصحاب رسولِ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) رآه و سَمِعَ منه، فأخذوا عنه و هُم لايَعرِفون حالَه، وقد أخبَر اللّهُ عن المنافقينَ بما أخبَر وَوَصفَهم بما وَصَفَ، فقال عزَّوجلَّ: واذا رأيتهم تُعجِبُك أجسامُهم واِن يَقولوا تَسمعْ لِقولهم كأنَّهم خُشُبٌ مُسَنَّدةٌ، ثُمَّ تَقَرَّبوُا بعدَه الى الأئمّةِ الضّالّة والدّعاة الى النّار بالزُّور والكذبِ والبُهتان، فَوَلَّوهم الأعمالَ وحَمَلُوهم عَلى رِقابِ النّاسِ وَأكَلوا بِهِمُ الدُّنيا، وانّما النّاسُ مع الملوك والدّنيا الاّ مَنْ عَصَمَه اللّهُ تعالى، فَهذا أحدُ الأربعة.

2- و رجلٌ آخَرُ سَمع مِن رسولِ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) شيئاً ولَم يَحفَظْ على وجهه، وَوَهَمَ فيه، ولم يَتَعمَّدْ كذباً، فهو في يده، يقولُ به ويَعملُ به ويَرويه، ويقول: أنا سمعتُه مِن رسول اللَّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فَلو عَلِمَ المسلمونَ أنَّه وَهْمٌ لم يَقْبَلوه، ولو عَلِمَ هو أنَّه وَهمٌ لَرَفَضه.

3- ورجلٌ ثالث سَمِعَ من رسولِ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) شيئاً أمَر به ثُمَّ نَهى عنه، أو سَمِعه نهى عن شى‏ءٍ ثُمَّ أمر به و هو لايَعلم، فَحَفِظَ منسوخَه ولم يَعلَم النّاسخَ، فلو عَلِمَ أنّه منسوخٌ لَرَفَضَه، ولو عَلِمَ المسلمون اذ سَمِعوه منه أنَّه منسوخٌ لَرَفَضُوه.

4- ورجلٌ رابعٌ لم يَكْذِب على رسولِ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) و هو مُبْغِضٌ لِلكذبِ خَوفاً من اللّه تعالى و تعظيماً لرسوله (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) لَمْ يَنْسَ، بل حَفِظَ ما سَمِعَ على وجهه، فجاء به لم يَزِدْ فيه ولَمْ يَنْقُصْ منه، و عَلِمَ النّاسخَ والمنسوخَ، فَعمل بالنّاسخ و رَفَضَ المنسوخَ، ويعلمُ أنَّ أمْرَ النّبى (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) كَأمرِ القرآنِ، وفيه كما في القرآن ناسخٌ و منسوخٌ و خاصّ و عامّ و محكمٌ و متشابهٌ، و قد كانَ يكونَ مِن رسولِ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) الكلامُ له وَجهانِ كلامٌ عامّ و كلامٌ خاصّ مِثلُ القرآن، قال اللّه تباركَ و تَعالى: ما آتاكم الرّسول فَخُذُوه و مانَهيكُم عنه فانتَهوا، فاشتَبَه عَلى مَن لم يَعرِفْ ولم يَدرِ ما عنى اللّهُ به ورسولُه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) .

و ليس كلُّ أصحاب رسولِ اللّهِ (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) كان يَسألُه عن الشى‏ء، و كلُّ مَنْ يَسألُه عن الشى‏ء فَيَفْهم، و كلُّ مَنْ يَفْهَمُ يَسْتحفِظ، و قدكان فيهم قومٌ لَمْ يسألوه عَن شى‏ءٍ قَطُّ، و كانوا يُحبّون أن يَجى‏ءَ الأعرابىُّ الطارى‏ءُ أو غيرهُ فَيسأل رسولَ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) وَهُم يَستَمعون.

و كنت أدخُلُ عليه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) في كلّ يومٍ دَخْلَةً، وفي كلِّ ليلةٍ دَخْلَةً، فَيُخْلِيني فيها يجيبنى بِما أسأل، و أدُور مَعَه حَيْثُما دار، قد عَلِمَ أصحابُ رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) أنَّه لَمْ يَصْنَعْ ذلكَ بأحدٍ من النّاس غَيري، ورُبّما كان يأتينى رسولُ اللّهِ (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) في بيتى، وكنتُ اِذا دَخَلتُ عَليه في بعضِ مَنازِله أخلى بي وَأقام عَنّي نساءَه فلا يبقى عندَه غَيري، وَاذا أتاني لِلْخَلوةِ لَم يُقِمْ عَنّي فاطمةَ ولا أحداً من بَنِيَّ وَكُنتُ اِذا سَألتُه أجابني و اِذا سَكَتُّ ونَفِدَتْ مَسائلي ابتدأني، فما نَزَلَتْ على رسولِ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) آيةٌ من القرآن الاّ أقْرأنيها و أملاها عليَّ فَكَتبتُها بِخَطّي، وعَلَّمني تأويلَها و تفسيرَها و ناسخَها و منسوخَها و محكَمها و متشابهَها و خاصَّها و عامَّها وظَهْرَها وبَطْنَها، و دعا اللّه أنْ يُعطِيني فهمَها و حِفْظَها، فما نَسِيتُ آيةً من كتابِ اللّه ولا عِلْماً أملاهُ عَلَيَّ، و ما تَرَكَ شيئاً عَلَّمه اللّهُ مِن حلالٍ أو حرامٍ أو أمرٍ أو نهىٍ أو طاعةٍ أو مَعصيةٍ أو شى‏ءٍ كان أو يكون و لا كتابٍ مُنْزَلٍ على أحدٍ من قبله الاّ عَلَّمَنيه، و حَفِظْتُه فلم أنْس حرفاً واحداً منها، و كان رسولُ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) اِذا أخْبرني بذلك كلِّه وَضَعَ يَدَه على صَدري و دعا اللّه لي أن يَملأ قلبى علماً و فهماً و حُكماً و نوراً، و كان يقول: اللّهمَّ عَلِّمه و حَفِّظْهُ و لاتُنْسِه شَيئاً ممّا أخبرتُه و عَلَّمتُه.

فَقُلتُ له ذاتَ يومٍ: بأبي أنتَ وأمّي يا رسولَ اللّه! مُنْذُ دَعَوتَ اللّه بما دَعوتَ لَم أنْسَ شَيئاً، و لم يَفُتني شَى‏ءٌ ممّا عَلَّمْتَني، و كلّما عَلّمتَني كتبتُه أفَتَخَوَّفُ عليَّ النّسيانَ؟

فقال: يا أخي لستُ أتَخوّفُ عليكَ النّسيانَ، اِنّي أحبُّ أنْ أدعولَكَ، و قد أخبرني اللّهُ تعالى أنَّه قد أجابني فيكَ وفي شركائِكَ، الّذين قَرَنَ اللّهُ عزّوجلّ طاعَتهم بطاعته و طاعتي، و قال فيهم: يا أيّها الّذين آمَنو أطيعوا اللّه و أطيعوا الرّسولَ و أولي الأمر منكم.

قلتُ: مَن هُم يا رسولَ اللّه؟

قال: الّذين هم الأوصياءُ بَعدي، والّذين لايَضُرُّهم خِذْلانُ مَنْ خَذَلَهم، و هُم مع القرآن والقرآنُ معهم، لايُفارِقُونَه و لا يُفارقُهم حتّى يَرِدُوا عليَّ الحوضَ، بهم يَنْتَصرون أمّتي و بهم يُمْطَرون، و بهم يُدْفَعُ البَلاءُ و بهم يُستَجابُ الدّعاءُ.

قلتُ: سَمِّهم لي يا رسولَ اللّه!

قال: أنتَ يا عليُّ أوّلُهُم ثُمَّ ابني هذا، و وَضَعَ يدَه على رأسِ الحسنِ، ثُمَّ ابني هذا، وَ وَضَع يَده على رأسِ الحسينِ، ثم سَمِيُّكَ ابنُه عليٌ زَيْنُ العابدين، وَسَيُولَدُ في زَمانِك يا أخي فَأقْرِئه منّي السّلامَ، ثمَّ ابنُه محمّدٌ الباقر، باقر علمي و خازنُ وحى اللّه تعالى، ثمّ ابنُه جعفر الصادق ثم ابنه موسى الكاظم ثم ابنه عليٌّ الرضا ثم ابنه محمّدٌ التّقيُّ، ثمَّ ابنُه، عليٌّ النّقيّ، ثمَّ ابنُه الحسنُ الزكيٌ، ثمّ ابنُه الحجّةُ القائمُ، خاتم أوصيائي و خُلَفائي، والمنتقِمُ مِن أعدائي، الّذي يَملأُ الأرضَ قِسْطاً و عدلاً كما مُلِئَت جَوراً وظُلماً.

ثمَّ قالَ أميرالمؤمنين (عليه‏السّلام): واللّهِ اِنّي لأعرفُه يا سُلَيْمُ حينَ يُبايَعُ بينَ الرُّكنِ والمقامِ، وأعرفُ أسماءَ أنصارِه وأعرِفُ قبائلَهم.

قال محمّد بن اسماعيل: ثمَّ قال حمّاد بن عيسى قد ذكرتُ هذا الحديثَ عندَ مولاى أبي عبدِاللّه (عليه‏السّلام) فبكى و قال: قد صَدَقَ سُلَيْمٌ، فَقَد رَوَى لي هذا الحديثَ أبي عن أبيه عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ (عليهم‏السّلام) انّه قال قد سمعتُ هذا الحديثَ عن أبي أميرالمؤمنين (عليه‏السّلام) حين سَألَه سُلَيم بنُ قَيْس.(29)

شيخ مذكور در كتاب مزبور به اين سند از خلل خالى كه فى الحقيقه سنديست صحيح عالى روايت مى‏كند از سُلَيم بن قيس هلالى كه او گفت: گفتم به حضرت اميرالمؤمنين (عليه‏السّلام) كه: من شنيدم از سلمان و مقداد و ابى ذر چيزى از تفسير قرآن و احاديث پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) غير آنچه در دستهاى مردمانست. بعد از آن شنيدم از شما تصديق آنچه شنيده بودم آن را از ايشان و ديدم در دستهاى مردمان چيزهاى بسيار از تفسير قرآن و از احاديث منقوله از پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) و حال آنكه شما خلاف مى‏نماييد ايشان را در آن، و زعم شما آنست كه كلّ آن باطل است، آيا مردمان را برين وجه ديده و دانسته‏ايد كه دروغ ببندند بر خدا و رسول او (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) از روى عمد؟ و تفسير كنند قرآن را به رأى‏ها و انديشه‏هاى خود؟

راوى مى‏گويد كه پس اميرالمؤمنين (عليه‏السّلام) فرمود كه: سؤال كردى، پس بفهم جواب را.

بدرستى كه آنچه در دستهاى مردمانست از تفسير و حديث، همه حق نيست و تمام باطل هم نيست، بلكه بعضى حق است و بعضى باطل، و بعضى راست است و بعضى دروغ، و بعضى ناسخ است و بعضى منسوخ، و بعضى خاص است و بعضى عام، و بعضى محكم است و بعضى متشابه، و بعضى محفوظ است و بعضى موهوم، و به تحقيق كه در عهد پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) دروغ بستند بر آن سرور تا به حدّى كه آن حضرت برخاست به خطبه خواندن و فرمود كه: اى مردمان بدرستى كه بسيار شد دروغ بستن بر من، پس هر كس دروغ ببندد بر من از روى دانستگى و عمد، پس مى‏بايد كه جاى بودن خود را در جهنّم مقرّر و معيّن سازد. پس بعد از رحلت آن حضرت دروغ بستند ارباب نفاق و شقاوت بر آن برگزيده‏ى حضرت عزّت بيشتر از آنچه در زمان حياتش برو بسته بودند. و جز اين نيست كه مى‏آيد و مى‏رسد حديث به شما از چهار كس و راويان حديث بر چهار قسم مى‏باشند كه پنجم نيست ايشان را:

اوّل: مرديست از اهل نفاق كه مُظهر ايمان و متصنّع به اسلام است، يعنى اظهار ايمان مى‏كند و اسلام را بر خود مى‏بندد، و گناه نمى‏داند خود را در آنكه افترا زند و دروغ بندد بر رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) پس اگر مردمان مى‏دانستند كه او منافق و دروغگوى است قبول نمى‏كردند از او قول او را، و تصديق نمى‏نمودند او را، وليكن گفتند كه اين مرديست از اصحاب رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)، او را ديده و از او شنيده، و حال آنكه نمى‏دانند حال او را، به تحقيق كه خبر داد حضرت اللّه تعالى از حال منافقين به آنچه خبر داد و وصف كرد ايشان را به آنچه وصف كرد، پس فرمود حضرت معبود كه: وَاِذا رَأَيْتَهُمْ تُعجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَاِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقولِهِمْ كَأنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدة. پس نزديكى جستند آن منافقان دروغگوى بعد از وفات پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) به امامانى كه گمراهانند و دعوت كنندگان به آتش سوزانند به سبب دروغ و كذب و بهتان، پس متولّىِ اعمال ساختند و والى و حاكم گردانيدند آن بدبختان را، و ايشان را بر گردنهاى مردمان بار كردند، يعنى مسلّط كردند ايشان را بر مردمان، و خوردند دنيا را به وسيله ايشان، يعنى تصرّف در دنيا به هم رسانيدند به سبب ايشان؛ و جزين نيست كه مردمان با ملوك اند و با دنيا، يعنى ملوك را تابعند و به دنيا مايلند مگر كسى كه خداى تعالى او را از ميل به ملوك و محبّت دنيا نگاه دارد؛ و اين راوى منافق كاذب مايل به دنيا يكى است از آن چهار راويان حديث حضرت مصطفى. صلوات اللّه عليه و على جميع الانبياء و الاوصياء.

دويم از ايشان: مرديست كه شنيده است از رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) چيزى را، امّا بر آن وجهى كه شنيده است حفظ نكرده است، و

در آن گمانى كرده، و در خاطرش توهّمى راه يافته، و تعمّد در كذب ننموده، و دانسته دروغ بر پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) نبسته، بلكه گمان برده كه درست ياد گرفته و پنداشته كه نيك محافظت آن نموده، و آن حديث در دست اوست و عمل به مضمون آن مى‏نمايد و آن را روايت مى‏كند، و مى‏گويد: آن را از رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) شنيده‏ام، پس اگر مسلمانان بدانند كه او گمان غلطى كرده از او نمى‏پذيرند و روايتش را قبول نمى‏كنند، و اگر خود بداند كه گمانش باطل است هر آينه ترك مى‏كند آن را و نه عمل به آن مى‏كند و نه در صدد روايتش در مى‏آيد.

سيم: مرديست كه شنيده است از رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) چيزى را كه امر كرده است به آن و بعد از آن نهى فرموده است از آن، يا شنيده است كه آن حضرت نهى فرموده است از چيزى و بعد از آن امر به آن فرموده، و حال آنكه او نمى‏داند و خبرى از آن ندارد، پس به ياد گرفته و حفظ كرده منسوخ آن را و ندانسته آن ناسخ را، پس اگر بداند آنكه او به ياد گرفته منسوخ است هر آينه ترك مى‏كند آن را، و اگر بدانند مسلمانان هرگاه بشنوند آن حديث را از او كه آن منسوخ است، ايشان نيز ترك مى‏نمايند.

چهارم: آن كسى است كه دروغ نبسته بر رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)، و دروغ گفتن را دشمن است از جهت ترسى كه از خداى تعالى دارد، و تعظيمى كه رسول خداى (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) را مى‏نمايد، و ترس از خدا و بزرگ داشتن حضرت مصطفى (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) را واجب و لازم مى‏شمارد، و فراموش نكرده آن حديث را، و سهو از او سر نزده، بلكه بر همان وجهى كه شنيده آن حديث را به ياد گرفته، پس روايت كرده است آن را همچنانكه شنيده و بر آن چيزى نيفزوده و چيزى از آن كم نكرده، و دانسته است ناسخ و منسوخ حديث را، و عمل به ناسخ كرده و منسوخ را واگذاشته، و مى‏داند كه امر پيغمبر و حديث آن سرور (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) همچو امر قرآن است، و همچنانكه در قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محكم و متشابه مى‏باشد در احاديث پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) نيز مى‏باشد، و بود اينكه از رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) كلامى صادر مى‏شد كه آن را دو وجه بود، و كلامى بر زبان مباركش جارى مى‏گشت كه عام بود و كلامى مى‏فرمود كه خاص بود، مثل قرآن، و خداى تعالى در كتابش فرمود كه: ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهيكُمْ عَنْهُ فَانْتَهوُا. يعنى هر آنچه امر كند رسول خدا شما را به آن فرا گيريد آن را، و هر چه نهى كند شما را از آن ترك آن كنيد. پس مشتبه شد كار بر آن كسى كه نشناخت و ندانست كه چه خواسته‏اند خدا و رسول او (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) و مراد ايشان از آن كلام چه بوده. و همچنين نيست كه تمام اصحاب رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) از آن حضرت سؤال مى‏كردند و هر كس كه سؤال مى‏كرد جواب آن را مى‏فهميد و هر كه مى‏فهميد به ياد نگاه مى‏داشت و بودند در ميان اصحاب آن حضرت قومى كه هرگز از آن حضرت چيزى نمى‏پرسيدند و از كاهلى سؤالى نمى‏كردند، و دوست مى‏داشتند كه اعرابى تازه يا غير او بيايد، و از آن حضرت سؤال نمايد و ايشان بشنوند. و من داخل منزل رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) مى‏شدم هر روز يك مرتبه و هر شب يك مرتبه، و خلوت مى‏كرد از براى من، و با آن حضرت مى‏گشتم هر جا كه مى‏گرديد، و اصحاب رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) مى‏دانند كه به غير از من با هيچ كس آن حضرت به اين طريق سلوك نمى‏فرمود. و بسيار بود كه رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) به خانه من مى‏آمد و آن مجالست و مكالمت در خانه من واقع مى‏شد. و من هرگاه داخل بعضى از منازل آن حضرت مى‏شدم خلوت مى‏كرد از براى من و بر مى‏خيزانيد زنان خود را، و به غير از من كسى نزد آن حضرت نمى‏ماند، و چون آن حضرت مى‏آمد به منزل من از براى خلوت كردن بر نمى‏خيزانيد از پيش من فاطمه را، و نه يكى از فرزندان مرا، و هر گاه مى‏پرسيدم از او جواب مى‏گفت مرا، و چون خاموش مى‏شدم و تمام مى‏شد مسايل من، آن حضرت بنياد مى‏كرد به سخن گفتن با من، و هيچ آيه‏اى از قرآن فرود نيامد به پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) الاّ آنكه خواند و املا نمود به من، و نوشتم آن را به خطّ خود، و تعليم نمود مرا و به ياد من داد تفسير و تأويل و ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه و خاص و عام و ظاهر و باطن آن آيه را، و از خدا درخواست كه عطا نمايد به من فهم و حفظ آن آيه را، و فراموش نكردم هيچ آيه‏اى را از كتاب خداى تعالى و هيچ علمى را كه املا فرموده بود آن را به من، و ترك نكرد و وانگذاشت چيزى را كه خداى تعالى به ياد آن حضرت داده بود از حلال و حرام و امر و نهى و طاعت و معصيت، يا چيزى را كه پيش از اين بوده يا بعد از اين خواهد بود، يا كتابى را از كتب سماوى كه قبل از آن حضرت بر يكى از پيغمبران فرود آمده الاّ آنكه تعليم داد آن را به من، و حفظ كردم آن را، و فراموش نكردم يك حرف را از آن. و چون رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) خبر مى‏داد مرا به كلّ آن، دست مى‏گذاشت بر سينه من، و دعا مى‏كرد از براى من كه خداى تعالى پر كند دل مرا از علم و فهم و حكمت و نور، و مى‏گفت: اى پروردگار من تعليم ده او را، و محو مگردان از خاطر او چيزى را از آنچه خبر داده‏ام و تعليم نموده‏ام او را.

پس گفتم يك روزى كه: پدر و مادرم فداى تو باد اى رسول خدا! از آن وقتى كه دعا فرموده‏اى در حقّ من و از خدا در خواسته‏اى آنچه در خواسته‏اى چيزى را فراموش نكرده‏ام و چيزى از من فوت نشده از آنچه تعليم نموده‏اى مرا، و حال آنكه آنچه تعليم نموده‏اى مرا نوشته‏ام آن را، آيا مى‏ترسى بر من از فراموش كردن؟

پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فرمود كه: اى برادر من نمى‏ترسم بر تو از فراموش كردن، دوست مى‏دارم كه دعا كنم از براى تو، و به تحقيق كه خبر داده است مرا حضرت اللّه تعالى كه مستجاب كرده دعاى مرا در حقّ تو و در حقّ شركاى تو، آنانكه قرين گردانيده است خداى عزّوجلّ فرمانبردارى ايشان را به فرمانبردارى خود و فرمانبردارى من، و فرموده است در شأن ايشان كه: يا أيّها الّذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و أولي الأمر منكم.

گفتم: كيستند ايشان اى رسول خدا؟ فرمود: آنانكه اوصيايند بعد از من، و آنانكه مضرّت نمى‏رساند ايشان را فرو گذاشتن آن كسى كه فرو گذارد ايشان را، و ايشان با قرآنند و قرآن با ايشان و ايشان از قرآن جدا نمى‏شوند و قرآن از ايشان جدا نمى‏شود تا وارد شوند بر من در كنار حوض كوثر. به سبب ايشان نصرت مى‏يابند امّت من و باران مى‏بارد بر ايشان، و به سبب ايشان دفع مى‏شود بلا و مستجاب مى‏شود دعا.

گفتم: بنام ايشان را ذكر كن از براى من اى رسول خدا!

آن حضرت فرمود كه: تو يا على اوّل ايشانى و بعد از تو اين فرزند من و دست گذاشت بر سر حسن، و بعد از او اين فرزند من، و دست گذاشت بر سر حسين، بعد از او همنام تو پسر او على كه زينت عابدانست، و زود باشد كه متولّد شود در زمان تو اى برادر من، پس بخوان او را از من سلام. بعد از او پسر او محمّد باقر كه شكافنده علم من و خازن علم خداست، بعد از او پسر او جعفر كه صادق است لقب او، بعد از او پسر او موسى كه ممدوح است به كاظم، بعد از او پسر او على كه مشهور است به رضا، بعد از او پسر او محمد كه موصوف است به تقى، بعد از او پسر او على. كه ملقّب است به نقى، بعد از او پسر او حسن كه معروف است به زكى، بعد از او پسر او حجّت قائم، كه خاتم اوصيا و خلفاى من و انتقام كشنده است از اعداى من، آنكه پر كند زمين را از عدل و داد همچنانكه پر شده باشد از جور و ظلم.

بعد از آن حضرت اميرالمؤمنين (عليه‏السّلام) فرمود: به خدا سوگند اى سُلَيم كه مى‏شناسم و مى‏دانم او را در آن هنگام كه بيعت كنند با او در ميان ركن و مقام، و مى‏دانم نامهاى انصار او را، و مى‏دانم و مى‏شناسم قبيله‏هاى انصار او را.

محمّد بن اسماعيل گفت كه: بعد از آن حمّاد بن عيسى گفت كه ذكر كردم اين حديث را نزد مولاى خود حضرت ابى عبداللّه، يعنى جعفر بن محمّد (عليهماالسلام)، آن حضرت گريست و فرمود كه: راست گفت سُلَيم بن قيس، روايت كرد اين حديث را پدر من از پدرش على بن الحسين از پدرش حسين بن على (عليه‏السّلام) كه آن حضرت فرمود كه شنيدم اين حديث را از پدرم اميرالمؤمنين (عليه‏السّلام) در آن هنگام كه سؤال كرد از او سليم بن قيس.

65482- ((حدّثنا محمّد بن أبي عمير - رضى‏اللّه‏عنه - عن حمّاد بن عيسى عن أبى شعبة الحلبيّ عن أبي عبداللّه (عليه‏السّلام) عن أبيه محمّد بن عليّ عن أبيه عليّ بن الحسين عن عمّه الحسن بن عليّ بن أبي طالب (عليهم‏السّلام).

قال: سألتُ جدّي رسولَ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) عَن الائمّةِ بعدَه، فقال (عليه‏السّلام): الأئمّةُ بعدى عدد نُقَباءِ بني اسرائيل اثنا عَشَرَ، أعطاهم اللّه عِلمي و فَهمي، و أنتَ منهم يا حسن. فقلتُ: يا رسولَ اللَّه فَمتى يَخرجُ قائمنا أهل البيت؟ قال: يا حسن انّما مَثَلُهُ مَثَلُ السّاعِة أَخفى اللّه علمها على أهلِ السَّمواتِ والأرضِ لاتأتي الاّ بغتةً.))(30)

حضرت امام حسن (عليه‏السّلام) فرمود كه از جدّ خود رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) پرسيدم از امامان كه بعد از آن سرور عالميان پيشواى جهانيان خواهند بود، آن حضرت فرمود كه: امامان بعد از من به شماره نقباء بنى اسرائيل اند يعنى آن چنانكه نقباء بنى‏اسرائيل دوازده تن بودند، امامان بعد از من دوازده تن اند، عطا نموده است خداى تعالى به ايشان دانش و فهم مرا، و تو از جمله ايشانى. پس گفتم كه اى رسول خدا كى خروج خواهد كرد قائم ما اهل البيت؟ آن حضرت فرمود كه: اى حسن جزين نيست كه مثل او مثل روز قيامت است كه پنهان داشته است حضرت اللّه تعالى علم آن را بر اهل آسمانها و زمين، نمى‏آيد روز قيامت مگر ناگاه و بى خبر. يعنى آن چنانكه كسى به غير از حضرت خداوند عالميان نمى‏داند كه قيامت كى خواهد بود، كسى به غير از حضرت ملك منّان نمى‏داند كه وقت ظهور حضرت صاحب الزّمان (عليه‏السّلام) كى خواهد بود.

65483- ((حدّثنا عبدالرّحمن بن أبي نجران - رضى اللّه عنه - عن عاصم بن حُمَيد عن أبي حمزة الثّماليّ عن أبي جعفر (عليه‏السّلام)، قال: قال رسولُ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) لأميرِ المؤمنين (عليه‏السّلام): يا عليُّ اِنَّ قُرَيشاً سَتُظْهِرُ عليكَ مَا استْبْطَنَته، و تَجتمع كلمتُهم على ظُلمكَ وقَهرِكَ، فَاِنْ وَجْدتَ أَعواناً فجاهِدْهُم، وَاِنْ لم تَجِد أَعواناً فَكُفَّ يَدكَ واحقِنْ دَمَكَ، فَاِنَّ الشّهادةَ مِن وَرائِك، فاعْلم أنَّ ابني يَنْتَقِمُ مِن ظالِميكَ وظالمي أولادِكَ وشيعتكَ في الدّنيا، ويُعذّبهمُ اللّه في الآخرةِ عذاباً شديداً.

فقال سلمانُ الفارسيُ: مَن هو يا رسول اللّه؟ قال: التّاسعُ مِنْ وُلْدِ ابني الحسينِ الّذي يَظْهَر بعدَ غَيبتِه الطَّويلة، فَيُعلنُ أمرَ اللّه ويُظهِرُ دينَ اللّه وَيَنتِقِمُ مِن أعداء اللّهِ و يَملأ الأرضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كما مُلِئت جَوراً وظُلماً.

قال: متى يظهر يا رسول اللّه؟ قال (عليه‏السّلام): لايَعلمُ ذلك الاّ اللّهُ، و لكن لِذلك علاماتٌ، مِنها نداءٌ مِنَ السّماءِ، و خسفٌ بِالمشرق، وخَسْفٌ بِالمغربِ، وخَسْفٌ بالْبَيْداءِ)).(31)

حضرت امام محمّد باقر (عليه‏السّلام) فرمود كه: پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) به اميرالمؤمنين (عليه‏السّلام) گفت كه: يا على زود باشد كه قريش ظاهر سازند بر تو آنچه پنهان داشته‏اند آن را، يعنى كين و عداوتى را كه در زمان من نسبت به تو پنهان مى‏داشته‏اند بعد از من آن را ظاهر سازند؛ و مجتمع شود كلمه ايشان بر ستم نمودن و غلبه كردن بر تو، يعنى اتّفاق كنند بر ظلم و جور كردن و قهر و غلبه كردن بر تو، پس اگر اعوان و انصار بيابى جهاد كن با ايشان و اگر نيابى باز دار دست خود را و نگاه دار خون خود را، پس به درستى كه شهيد شدن از پى است ترا، و بدان كه فرزند من انتقام خواهد كشيد در دنيا از آنها كه بر تو و اولاد و شيعه تو ظلم كنند، و خداى تعالى در آن جهان ايشان را به عذاب شديد گرفتار خواهد گردانيد.

سلمان فارسى ((عليه الرحمة)) گفت: اى رسول خدا آن فرزند تو كه اين كار را خواهد كرد كيست؟ پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) گفت كه: او نهمين است از اولاد فرزند من حسين، آنكه ظاهر و هويدا گردد بعد از پنهان بودن دراز، پس اعلان نمايد امر خدا را و ظاهر سازد دين خدا را، و انتقام كشد از دشمنان خد، و پر كند زمين را از عدل و داد همچنانكه پر شده باشد از جور و ظلم.

سلمان فارسى گفت: كى ظهور خواهد نمود اى رسول خدا؟ پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فرمود: آن را كسى نمى‏داند الاّ خداى تعالى، ليكن آن را نشانه هاست، از جمله نشانه‏ها ندايى است از آسمان، و فرو رفتن جمعى به زمين در مشرق، و فرو رفتن گروهى به زمين در مغرب، و فرو رفتن طايفه‏اى به زمين در بيداء.

65484- ((قال الفضل بن شاذان - عليه الرّحمة والغفران -: حدّثنا صفوان بن يحيى - رضى اللّه عنه - قال: حدّثنا أبو أيّوب ابراهيم بن أبي زياد الخزّاز، قال: حدّثنا أبو حمزة الثّماليّ، عن أبي خالد الكابليّ، قال: دخلتُ على مولاي عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب (عليهماالسلام) فرأيتُ في يدِه صحيفةً كان يَنْظُر اليها ويَبكي بُكاءً شَديداً. فَقُلتُ: فداكَ أبي وأُمي يا ابن رسول اللّه! ما هذه الصّحيفةُ؟ قال (عليه‏السّلام): هذه نسخةُ اللّوح الّذي أهداهُ اللّهُ تعالى اِلى رسولِه‏9 الّذي كان فيه اسمُ اللّهِ تعالى و رسولِه و أميرِ المؤمنين و عمّي الحسنِ بن عليّ و أبي (عليهم‏السّلام) و اسمي و اسم ابني محمّدٍ الباقر وابنهِ جعفرٍ الصّادق وابنه موسى الكاظم وابنه علي الرضا وابنهِ محمّدٍ التّقى وابنه عليٍّ النّقيّ و ابنه الحسنِ الزّكيّ وابنه حُجَّةِ اللّه القائمِ بأمرِ اللّهِ المنتقِمِ مِنْ أعداءِ اللّه الّذى، يغيبُ غَيْبةً طويلةً، ثمّ يَظهر فيملأ الأرضَ قسطاً وعدلاً كما مُلِئت جوراً و ظلماً.(32)

شيخ عالى شان يعنى فضل بن شاذان به سند مزبور روايت كرد از ابى خالد كابلى كه او گفت: داخل شدم به منزل مولاى خود حضرت امام زين العابدين (عليه‏السّلام) و در دست آن حضرت صحيفه‏اى ديدم كه بر آن مى‏نگريست و مى‏گريست، گفتم: پدر و مادرم فداى تو باد اى فرزند رسول خدا چيست اين صحيفه؟ آن حضرت فرمود كه: اين نسخه لوحى است كه خداى تعالى به رسول خود به هديه فرستاد، آن لوحى كه در آن بود نام اللّه تعالى و نام رسول او و نام اميرالمؤمنين و نام عمّم حسن بن على و نام پدرم (عليهم‏السّلام) و نام من و نام فرزندم محمّد باقر و فرزند او جعفر بن محمد و فرزند او موسى بن جعفر و فرزند او علىِّ رضا و فرزند او محمّد تقى و فرزند او على نقى و فرزند او حسن زكىّ و فرزند او حجّةاللّه و قائم به امر اللّه و منتقم از اعداء اللّه، آنكه غايب شود غايب شدنى دراز، بعد از آن ظاهر شود و پر كند زمين را از عدل و داد همچنانكه پر شده باشد از ستم و بيداد.

65485- ((قال الشّيخ الجليل الفضلُ بن شاذانَ بن الخليل‏قدس سره: حَدَّثَنا عبدالرّحمن بن أبي نجران، قال: حدّثنا عاصم بن حميد، قال: حدّثنا أبوحمزة الثماليّ؛ و قال رحمه اللّه تعالى: حدّثنا الحسن بن محبوب، قال: حدّثنا أبوحمزة الثّماليّ، قال: حدّثنا سعيد بن جبير، قال: حدّثنا عبداللّه بن عبّاس، قال:

قال رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم): لمّا عُرِجَ بي الى السّماءِ بَلَغْتُ سِدْرَةَ المنتهى، ناداني ربّي جَلَّ جلالُه، فقال: يا محمّد! فقلتُ: لبّيك لبّيك يا ربّ! قال: ما أرسلتُ رسولاً فانْقَضتْ أيّامُهُ إلا أقامَ بالامرِ بعدَه وصيَّه، فأنا جعلتُ عليَّ بنَ أبي طالبٍ خَليفتكَ و إمامَ أُمتك ثم الحسن ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثمّ محمّد بن على، ثمّ جعفر بن محمّد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ علىَّ بن موسى، ثمّ محمّد بن على، ثمّ علىَّ بن محمّد، ثمّ الحسنَ بن عليّ، ثمّ الحجّةَ بن الحسن، يا محمّد ارفَعْ رأسَك، فَرفَعتُ رأسي، فاذا بأنوار عليّ والحسنِ والحسينِ و تسعةِ أولادِ الحسين، وَالحجّةُ في وَسَطِهم يَتَلأ لأكأنّه كوكبٌ دُرِّيٌّ، فقال اللّه تعالى: يا محمّد هؤلاء خُلَفائي و حُجَجي في الأرض، و خلفاءُك و أوصياءُك من بعدك، فطوبى لِمَنْ أحَبَّهم والويلُ لِمَنْ أَبْغَضَهم.(33)

شيخ مذكور به سند مزبور روايت مى‏كند از عبداللّه بن عبّاس كه او گفت:

پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فرمود كه: چون مرا عروج به معارج سماوات فرمودند به سدرة المنتهى رسيدم، خطاب از حضرت ربّ الارباب رسيد كه: يا محمّد! گفتم: لبّيك لبّيك اى پروردگار من! خداوند عالميان فرمود كه: ما هيچ پيغمبرى به دنيا و اهل دنيانفرستاديم كه منقضى شود ايّام حيات و روزگار نبوّت او الاّ آنكه به پاى داشت به امر دعوت و به جاى خود گذاشت براى هدايت امّت بعد از خود وصىّ خود را، و به جهت نگاهبانى شريعت حجّتى را، پس ما كه آفريدگار جهان و خداوند عالميانيم گردانيديم علىّ بن ابى طالب را خليفه تو و امام امّت تو، پس حسن را، يعنى مقرّر گردانيديم كه بعد از اميرالمؤمنين خليفه تو و امام امّت تو حسن باشد، و بعد از او حسين و بعد از او علىّ بن الحسين، و بعد از او محمّد بن على، و بعد از او جعفر بن محمّد، و بعد از او موسى بن جعفر، و بعد از او علىّ بن موسى، و بعد از او محمّد بن على، و بعد از او على بن محمّد و بعد از او حسن بن على، و بعد از او حجّت پسر حسن، يا محمّد سر بالا كن، چون سر بر آوردم انوار على و حسن و حسين و نُه تن از اولاد حسين را ديدم، و حجّت يعنى حضرت صاحب الزّمان (عليه‏السّلام) در ميان ايشان مى‏درخشيد، كه گويا كوكب درخشنده‏اى بود، پس حضرت اللّه تعالى فرمود كه: اينها خليفه‏ها و حجّتهاى منند در زمين، و خليفه‏ها و اوصياى تواند بعد از تو، پس خوشا حال كسى كه دوست دارد ايشان را و ويل و واى بر آن كسى كه دشمن دارد ايشان را)).

65486- ((قال أبو محمّد بن شاذان - عليه رحمة اللّه الملك المنّان -: حدّثنا فضالة بن أيّوب (رضى‏اللّهُ‏عنه) قال: حدّثنا أبان بن عثمان، قال حدّثنا محمّد بن مسلم، قال: قال أبو جعفر (عليه‏السّلام):

قال رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) لعليّ بن أبي طالب (عليه‏السّلام): أنا أولى بالمؤمنين مِن أنْفُسِهم، ثمّ أنت يا عليُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ الحسنُ أولى بالمؤمنين مِن أنفسهم، ثمّ الحسينُ أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ عليُ بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ محمّد بن عليّ اولى بالمؤمنين من انفسهم، ثم جعفرُ بن محمّد اولى بالمؤمنين من انفسهم، ثمّ موسى بن جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ عليُّ بن موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ محمّد بن عليّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ عليُّ بن محمّد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ الحسنُ بن عليّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ الحجّةُ بن الحسنِ الّذي ينتَهي اليه الخلافةُ والوصايةُ، و يَغيِبُ مدّةً طويلةً، ثمّ يَظهَرُ ويَمْلأ الارضَ عدلاً و قِسطاً كما مُلِئت جوراً و ظلماً.(34)

حضرت امام محمّد باقر (عليه‏السّلام) گفت كه: پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) به اميرالمؤمنين (عليه‏السّلام) خطاب نموده فرمود كه: من اولايم به مؤمنان از نفْسهاى ايشان، بعد از آن تو يا على اولايى به مؤمنان از نفسهاى ايشان، بعد از آن امام حسن اولى است به مؤمنان از نفسهاى ايشان، بعد از آن امام حسين اولى است به مؤمنان از نفسهاى ايشان، بعد از آن علىّ بن الحسين اولى است به مؤمنان از نفسهاى ايشان، بعد از آن محمّد بن على اولى است به مؤمنان از نفسهاى ايشان، بعد از آن جعفر بن محمّد اولى است به مؤمنان از نفسهاى ايشان، بعد از آن موسى بن جعفر اولى است به مؤمنان از نفسهاى ايشان، بعد از آن علىّ بن موسى اولى است به مؤمنان از نفسهاى ايشان بعد از آن محمّد بن على اولى است به مؤمنان از نفسهاى ايشان، بعد از آن على بن محمّد اولى است به مؤمنان از نفسهاى ايشان، بعد از آن حسن بن على اولى است به مؤمنان از نفسهاى ايشان، بعد از آن حجّة بن الحسن اولى است به مؤمنان از نفسهاى ايشان آنكه منتهى مى‏شود به او خلافت و وصايت، و غايب خواهد شد مدّتى دراز، بعد از آن ظاهر خواهد شد و زمين را پر از عدل و داد خواهد كرد آن چنانكه پر شده باشد از جور و ظلم.))

65487- ((قال أبو محمّد بن شاذان - عليه الرحمة والغفران - حدّثنا محمّد بن الحسن الواسطيّ (رضى‏اللّهُ‏عنه) قال: حدّثنا زُفَر بن الهذيل، قال: حدّثنا سليمان بن مهران الأعمش، قال: حدّثنا مورق، حدّثنا جابر بن عبداللّه الأنصاريّ قال:

دخل جندل بن جنادة اليهوديّ من خيبر على رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فقال يا محمّد أخْبِرني عمّا ليس لِلّهِ و عمّا ليس عنداللّه و عمّا لايَعلَمه اللّه؟

فقال رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم): امّا ما ليس للّهِ، فليس للّه شريكٌ؛ و امّا ما ليس عنداللّه، فليس عند اللّه ظلمٌ؛ و امّا ما لايعلَمه اللّه، فذلكم قولُكم مَعاشِر اليهودِ انّ عُزَيراً ابن اللّه، واللّه لايعلم له وَلَداً: فقال جندل: أشهد أن لا اله الاّ اللّه و أنّك رسولُ اللّه حقّاً، ثمّ قال: يا رسول اللّه أنّي رأيتُ البارحةَ في النّومِ موسى بنَ عمرانَ (عليه‏السّلام) فقال لي: يا جندل أسلِمْ على يدِ محمّدٍ واستمسك بالاوصياء مِنْ بَعدِه، فقد أسلَمتُ ورَزَقَني اللّهُ ذلك، فأخبِرني بالاوصياء من بعدك لأستمسك بهم.

فقال: يا جندل أوصيائي من بعدي بِعَدَدِ نُقَباء بني اسرائيل.

فقال: يا رسولَ اللّه! انّهم كانوا اثني عَشَرَ، هكذا وَجَدنا في التوراة.

قال: نعم، الّذين هم أوصيائي من بعدي اثنا عَشَرَ. فقال: يا رسول اللّه كلُّهم في زَمَنٍ واحدٍ؟ قال: لا، خَلفٌ بَعدَ خَلَفٍ، فانَك لن تدرِكَ منهم الاّ ثلاثةً. قال: فَسَمَّهِم لي يا رسول اللّه! قال: نَعَم اِنّك تُدرِكُ سيّد الأوصياءِ وَوارثَ علمِ الأنبياءِ و أبا الائمّةِ الأتقياء علىَّ بن أبي طالب بَعدي، ثمّ ابنَيه الحسنَ والحسينَ، فاستمسك بهم من بعدي، فلا يَغُرَّنَّكَ جهلُ الجاهلين، فاذا كان وقت ولادة ابني عليَّ بن الحسين زينِ العابدين يَقضي اللّه عليك، و يكونُ آخِرُ زادِك مِنَ الدّنيا شربةَ لبن تَشربُه فقال: يا رسول اللّه فما أسامي الأوصياء الّذين يكونون أئمّةَ المسلمين بعد عليّ بن الحسين؟

قال - صلوات اللّه عليه و آله -: فاذا انقَضَت مدّةُ عليّ قام بالأمرِ محمّدٌ ابنه، يُدعَى بالباقر، فاذا انقضت مّدةُ محمّدٍ قام بالأمر بعده جعفرٌ ابنه، يُدعى بالصادق، فاذا انقضت مدّةُ جعفرٍ قام بالأمر بعده موسى ابنهُ، يُدعى بالكاظم، فاذا انقَضَت مدّةُ موسى قام بالامر بعده عليّ ابنه يدعى بالرّضا، فاذا انقضت مدّةُ عليّ قام بالأمر بعده محمّد ابنه، يُدعى بالتّقي، فاذا انقضت مدّةُ محمّدٍ قام بالأمر بعده عليّ ابنه يدعى بالنّقىّ، فاذا انقضت مدّةُ عليّ قام بالامر بعده الحسن ابنه، يُدعى بالزّكي، ثمّ يَغيبُ عن النّاسِ اُمامُهم.

قال: يا رسول اللّه يَغيبُ الحسنُ منهم؟ قال: لا، ولكن ابنُه الحجةُ يَغيبُ عنهم غيبةً طويلةً. قال يا رسولَ اللّه فما اسمُه؟ قال: لايُسمَّى حتّى يُظهِرَه اللّه، فقال جندل: قد بَشّرنا موسى بنُ عمران بكَ وبالأوصياء من ذرّيتك. ثمّ تلا رسولُ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم): وَعَداللّه الّذين آمنوا منكم و عملوا الصّالحات ليستخلفنّهم في الأرض كما استخلف الّذين من قبلهم و ليمكّننّ لهم دينهم الّذي ارتضى لهم و ليبدّلنّهم من بعد خوفهم امناً.

قال جندل: فما خوفهم؟ قال يا جندل في زمنِ كلِّ واحدٍ منهم شيطانٌ يَعْتَريه و يُوذيه، فاذا أذِنَ اللّهُ للحجّة خرج و طَهَّر الأرضَ من الظّالمين، فَيَمْلأها قِسطاً و عَدلاً كما مُلِئت جَوراً و ظُلماً، طوبى للصّابرين في غيبته، طوبى للسّالكين في مَحَجَّتِه والثّابتين في مُوالاته و محبّته، أولئكِ ممَّن وَصَفَهم اللّهُ في كتابه، فقال: الّذين يؤمنون بالغيب، و قال: اولئك حزبُ اللّه الا انَّ حزبَ اللّه همُ المفلحون.

ثم قال جابر: عاش جندل بن جنادة الى ايّام الحسين بن عليّ (عليهماالسلام) ثمّ خَرَجَ الى الطّائِفِ فمرض فَدَعا بشربةٍ من لبن فشربه، و قال كذا عَهِدَ اليَّ رسولُ اللَّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) انّه يكونُ آخِرُ زادي من الدّنيا شربةً مِن لبن، ثم مات و دُفِنَ بالطّائف في الموضع المعروف بالكوداء، رحمه اللّه تعالى.(35)

به سند مسطور روايت كرد شيخ عالى شان ابومحمّد بن شاذان - عليه الرّحمة والغفران - از جابر بن عبداللّه انصارى كه او گفت: داخل شد مردى از يهود به مجلس پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) كه جندل نام او بود و پدرش جناده نام داشت، و از يهود خيبر بود، پس گفت: يا محمّد خبر ده مرا از آنكه خداى را نيست و از آنچه نزد خدا نيست و از آنچه نمى‏داند آن را خدا؟

حضرت رسول (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فرمود كه: آنكه نيست خداى را شريك است، و آنچه نيست نزد خدا ظلم است، و آنچه نمى‏داند آن را خدا، آن قول شما يهوديان است كه مى‏گوييد: عزير پسر خداست، واللّه كه خدا كسى را فرزند خود نمى‏داند.

جندل چون آن جواب به صواب شنيد گفت: أشهد أن لا اله الاّ اللّه و أنّك رسول اللّه حقّا. بعد از آن گفت: اى رسول خدا! من در خواب موسى بن عمران را ديدم كه با من گفت: اى جندل به دست محمّد (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) مسلمان شو و به اوصياى او بگرو، و تمسّك نماى به ايشان، و بيزارى جوى از بد كيشان؛ چون خداوند عالميان مرا توفيق داد و به خدمتت رسانيد و شرف اسلام روزيم گردانيد، مرا بر حال اوصياى خود آگاه گردان تا متمسّك شوم به ايشان.

آن حضرت فرمود كه: اى جندل اوصياى من كه برگزيدگان ملك جليل اند به عدد نقباى بنى اسرائيل اند.

جندل گفت: چنانكه در تورات يافته‏ام نقباى بنى اسرائيل دوازده تن بوده‏اند.

آن حضرت فرمود: بلى امامان كه اوصياى منند بعد از من منحصرند در دوازده تن.

جندل گفت: ايشان همه در يك زمان خواهند بود؟

آن جناب فرمود كه: همه در يك زمان نخواهند بود بلكه يكى بعد از يكى به امر امامت و وصايت قيام خواهند نمود، تو به خدمت سه تن از ايشان خواهى رسيد و به استدعاى جندل آن حضرت ذكر اسامى ساميه اوصياى خود نمود برين وجه كه فرمود:

تو در خواهى يافت سيّد اوصياء و وارث علم انبيا و پدر ائمّه اتقيا علىّ بن ابى طالب را بعد از من و بعد از آن دو فرزند او حسن و حسين را، پس تمسّك نماى به ايشان و فريفته مشو به جهل جاهلان، و هنگام ولادت فرزند من علىّ بن الحسين باشد كه سيّد و سرور عابدان است كه حكم خدا بر تو وارد گردد، يعنى اجل تو در رسد، و آخرين زاد تو از دنيا يك جرعه شير باشد.

جندل گفت: اى رسول خدا چيست نامهاى اوصياى تو كه بعد از علىّ بن الحسين امامان مسلمانان‏اند؟

پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فرمود كه: چون منقضى شود مدّت امامت و وصايت علىّ بن الحسين قائم گردد به امرامامت پسر او محمّد كه او را باقر لقب باشد، و چون مدّت او منقضى گردد به پاى دارد امر امامت و وصايت را بعد از او و پسر او جعفر كه ملقّب به صادق باشد، و چون مدّت او به سرآيد بعد از او پسر او موسى كه او را كاظم گويند قائم مقام او گردد، و بعد از او پسر او على كه او را رضا خوانند، و بعد از او پسر او محمّد كه او را تقى خوانند، و بعد از او پسر او على كه او را نقى خوانند، و بعد از او پسر او حسن كه او را زكى خوانند، بعد از او غايب گردد از مردمان امام ايشان.

جندل گفت: اى رسول خدا! حسن از ايشان غايب گردد؟

آن حضرت فرمود كه: نه وليكن پسر او حجّت غايب گردد.

جندل گفت: نام او چه باشد؟

رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فرمود كه: نام برده نشود تا زمانى كه حضرت اللّه تعالى او را ظاهر سازد.

جندل گفت: به تحقيق كه بشارت داد ما را موسى به تو و به اوصيا كه از ذرّيت تواند.

بعد از آن تلاوت فرمود رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) اين آيه وافى هدايه را كه: وَعَدَ اللّهُ الّذينَ آمَنُوا مِنكُم وَعَمِلوُا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ في الأرضِ كَمَا استَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهمُ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُم الّذي ارتضى‏ لَهُمْ وَلَيُبَدّلَنَّهُمْ مِن بَعدِ خَوْفِهِمْ أمناً.

جندل گفت: اى رسول خدا خوف ايشان از چه باشد؟

آن حضرت فرمود: در زمان هر يك از ايشان شيطانى باشد كه ايشان را آزار كند و بر ايشان جفا نمايد، چون رخصت دهد حضرت اللّه تعالى حجّت را، بيرون آيد و پاك سازد زمين را از ظالمان و پر كند زمين را از عدل و داد، آن چنانكه پر شده باشد از جور و ظلم، خوشا به حال آنان كه در زمان غايب بودن او صابر باشند، و خوشا حال آنها كه سالك محجّه و طريقه او باشند، و در مودّت و محبّت او ثابت باشند، ايشان آنانند كه حضرت اللّه تعالى در كتاب خود وصف ايشان نموده و در تعريف ايشان فرموده: اَلّذينَ يُؤمِنوُنَ بِالغَيب، و جاى ديگر در كتاب خود در صفت ايشان فرموده: أولئكَ حِزبُ اللّهِ ألا اِنَّ حِزبَ اللّهِ هُمُ المُفْلِحُون.

جابر گفت: بعد از آن جندل زيست تا ايّام حضرت امام حسين بن على (عليهماالسّلام) بعد از آن رفت به طرف طايف و در آنجا بيمار شد و در آن بيمارى شير طلبيد و جرعه‏اى از آن نوشيد و گفت: اين عهديست كه رسول خدا فرموده بود كه آخرين زاد من از دنيا جرعه‏اى از شير باشد، و بعد از آن رحلت كرد، و در طايف در موضعى كه معروف است به ((كودا)) مدفون گرديد كه رحمت كند بر او خداى تعالى.))

65488- ((قال أبومحمّد بن شاذان - عليه الرّحمة والغفران - حدّثنا عليّ بن الحكم (رضى‏اللّهُ‏عنه) عن جعفر بن سليمان الضّبعيّ، عن سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نُباتة، عن سلمان الفارسيّ - رضوان اللّه عليه - قال: خَطَبَنا رسولُ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فقال:

معاشرَ النّاس إنّي راحلٌ عن قريبٍ و مُنطَلِقٌ إلى المَغيبِ، أوصيكم في عترتي خيراً، و ايّاكم والبِدَعَ فانَّ كلَّ بدْعَةٍ ضَلالةٌ، ولامحالةَ أهلُها في النّار، معاشرَ النّاس مَنْ فَقَدَ الشّمسَ فَليَستَمسِكْ بالقمر، و منْ فَقَدَ القمرَ فليستمسك بالفَرْقَدينِ، فاذا فقدتُمُ الفرقدينَ فتَمَسَّكوا بالنّجوم الزّاهرة بعدي، أقول لكم فاعلموا انّ قولي قولُ اللّه فلا تُخالِفوُه فيما أمَرَكم بِه، واللّهُ يَعلم أنّي بلّغتُ اِليكم ما أمَرَني به فأشهِد اللّهَ عَلَىَّ و عليكم.

قال: فلمّا نزل عن المنبر تَبِعتُه حتّى دَخَلَ بيتَ عائشةَ فدخلتُ عليه و قلتُ: بأبي أنتَ و أمّي يا رسولَ اللّه! سَمِعْتُكَ تقول اذا فَقَدتُمُ الشّمسَ فتمسّكوا بالقمر، و اذا فقدتم القمر فتَمَسَّكوا بالفرقدين، و إذا فقدتم الفرقدين فتمسّكوا بالنّجوم، فقد ظننتُ أن يكون في هذه الإبانةِ اشارة؟

قال: قد أصبتَ يا سلمانُ. فقلتُ بيِّن لي يا رسول اللَّه ما الشّمسُ والقمرُ وما الفرقدانِ و ما النّجومُ الزّاهرةُ؟

فقال: أنا الشّمسُ و عليٌّ القمرُ فاذا فَقَدْ تُموني فتمسّكوا به بَعدي، و أمّا الفرقدانِ فالحسنُ والحسينُ، اذا فقدتم القمرَ فتمسّكوا بهما، و أمّا النّجومُ الزّاهرةُ فهم الأئمّةُ التّسعةُ مِن صُلبِ الحسينِ، والتّاسعُ مهديُّهم، ثمّ قال (عليه‏السّلام): إنّهم هم الأوصياءُ والخلفاءُ بعدي، أئمّة اَبرارٌ، عدد أسباطِ يعقوبَ وحوارييّ عيسى.

فقلتُ: فسَمِّهم لي يارسولَ اللّه! قال أوّلُهم و سيّدهُم عليُّ بن أبي طالبٍ و بعدَه سبطاى الحسنُ والحسينُ، و بعدهما عليُّ بن الحسين زينُ العابدين، و بعدَه محمّد بن عليّ باقر علم النّبيين، و بعده الصّادقُ جعفر بن محمّد، و بعده الكاظم موسى بن جعفر، و بعده الرّضا عليّ بن موسى الّذي يُقتَل بأرض الغُربة، ثمّ ابنه محمّد، ثمّ ابنه عليّ، ثمّ ابنه الحسنُ، ثمّ ابنه الحجّةُ القائمُ المنتَظَرُ في غَيبته، المطاعُ في ظُهورهِ، فانّهم عترتي مِنْ لحمي و دَمي، عِلمُهُم عِلمي و حُكْمُهم حُكمي، مَنْ آذاني فيهم فلا أنالَهُ اللّهُ شفاعتي.(36)

سلمان فارسى رحمه‏اللّه گفت كه: خطبه خواند رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) بر ما و فرمود: اى گروه مردمان، من رحلت كننده‏ام عن قريب، و روانه شونده‏ام به مغيب، وصيّت مى‏كنم شما را درباره عترت خود كه نيكويى كنيد با عترت من، و بپرهيزيد از بدعت، بدرستى كه هر بدعتى ضلالت است، و لا محاله اهل ضلالت در جهنّم‏اند، اى گروه مردمان هر كس نبيند آفتاب را مى‏بايد كه چنگ در زند و متمسك شود به ماه، هر كس گم كند و نيابد ماه را مى‏بايد كه متمسّك شود به فرقدين، پس هر گاه گم كنيد و نيابيد فرقدين را پس چنگ در زنيد و متمسّك شويد به ستاره‏هاى روشن بعد از من، مى‏گويم مر شما را پس بدانيد كه قول من قول خداست، پس مخالفت مورزيد با خدا در آنچه امر كرد شما را به آن، و خدا مى‏داند كه من رسانيدم به شما آن چيزى را كه امر كرد به آن امر، و شاهد مى‏گيرم خداى را بر خود و بر شما.

سلمان گفت كه چون پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) از منبر به زير آمد از پى او رفتم تا داخل خانه عايشه شد، پس من در آمدم و گفتم: پدر و مادرم فداى تو باد اى رسول خدا! شنيدم كه فرمودى هرگاه نيابيد آفتاب را متمسّك به ماه شويد، و چون ماه نباشد متمسّك شويد به فرقدين و چون فرقدان ناپيدا شود متمسّك شويد به ستاره‏ها، گمان بردم كه درين آشكار گفتن رمزى و اشاره‏اى باشد؟

آن حضرت فرمود كه: نيكو يافته‏اى سلمان! پس گفتم كه روشن گردان از براى من اى رسول خدا و بيان فرما كه چيست آفتاب و ماه و فرقدان و ستاره‏هاى روشن!

آن حضرت فرمود كه: منم آفتاب و على است ماه، چون مرا نيابيد متمسّك شويد به على بعد از من، امّا فرقدان حسن و حسين‏اند، هرگاه ماه را نيابيد متمسّك به ايشان شويد، و امّا ستاره‏هاى روشن، ايشان نُه امامند از صلب حسين، و نهم ايشان مهدى ايشانست، بعد از آن حضرت فرمود كه: ايشانند اوصيا و خلفا بعد از من، ائمّه ابرارند، به شماره اسباط يعقوب و حواريّين عيسى.

گفتم نام ايشان را از براى من بيان فرما اى رسول خدا!

فرمود: اوّل ايشان و سيّد ايشان علىّ بن ابى طالب است، و بعد از او دو سبط من حسن و حسين، و بعد از او علىّ بن الحسين زين العابدين، و بعد از او محمّد بن على شكافنده علم نبيّين، و بعد از او صادق جعفر بن محمّد، و بعد از او كاظم موسى بن جعفر، و بعد از او رضا على بن موسى آنكه كشته خواهد شد در زمين غربت، بعد از او فرزند او محمّد، بعد از او فرزند او على، بعد از او فرزند او حسن، بعد از او فرزند او حجّت قائم كه منتظر است در غايب بودنش، و مطاع است در ظهورش، پس به درستى كه ايشان عترت منند، از گوشت و خون من، علم ايشان علم منست و حكم ايشان حكم منست، و هر كس برنجاند مرا درباره ايشان نرساند خداى تعالى به او شفاعت مرا.

65489- ((قال ابن شاذان - عليه الرّحمة والغفران - حدّثنا الحسن بن عليّ بن فضّال (رضى‏اللّهُ‏عنه) عن عبداللّه بن بكير، عن عبدالملك بن اسماعيل الأسدي، عن أبيه، عن سعيد بن جبير، قال:

قيل لعمّار بن ياسر ما حَمَلَكَ على حُبِّ عَلىِّ بن أبى طالبٍ؟

قال: قد حَمَلَنِيَ اللّهُ وَرَسولُه، و قدأَنزَلَ اللَّهُ تعالى فيه آياتٍ جليلةً وقال رسولُ اللَّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فيه أحاديثَ كثيرةً، فقيل له: هَلاَّ تُحَدِّثُنا بِشَى‏ءٍ عمّا قال فيه رسولُ اللّه؟ قال: وَلِمَ لا أُحَدِّثُ وَلَقَدْ كنتُ بَريئاً مِنَ الّذينَ يَكْتُمونَ الحَقَّ وَيُظهِرُونَ الباطِلَ، ثُمَّ قال: كنتُ مَعَ رسولِ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فرأيتُ عليّاً (عليه‏السّلام) في بعضِ الغزوات قَدْ قَتَلَ عدّةً مِنْ أصحابِ أَلوِيَةِ قُرَيشٍ، فقلتُ لِرسُولِ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم): يا رسولَ اللّه إنّ عليّاً قد جاهَدَ في اللَّهِ حقَّ جِهاده، فقال: وَما يَمْنَعُهُ منه؟ إنّه منّي وَ أنا منه و إنّه وارثي و قاضي ديني و مُنجزُ وَعْدي و خليفتي مِنْ بَعدي، وَلولاهُ لَمْ يُعرَفِ المؤمنُ المحضُ فى حياتى وَ بعدَ وفاتى، حربُه حربي وَ حربي حربُ اللّه، و سِلمُهُ سِلمي و سِلمي سِلمُ اللّه، و يُخرِجُ اللّهُ مِنْ صُلبِهِ الائمّةَ الرّاشدين، فاعلم يا عمّار انّ اللّه تبارك و تعالى عَهِدَ اِليّ أنْ يُعطيَني اثنَيْ عَشَرَ خليفةً مِنهُمْ عَليٌّ وَهُوَ أوّلُهم وَسيّدهُم.

فقلت: ومن الآخَرُون يا رسولَ اللّه؟ قال: الثّاني منهم الحسنُ بنُ عليّ بن أبي طالب، والثّالثُ منهم الحسينُ بن عليّ بن أبي طالب، والرّابعُ منهم علىُّ بن الحسين زينُ العابدين، والخامسُ منهم محمّدُ بن عليّ، ثمّ ابنُه جعفر، ثمَّ ابنُه موسى، ثمّ ابنه عليّ، ثمّ ابنُه محمّد، ثمّ ابنُه عليّ، ثمّ ابنُه الحسن، ثمّ ابنه الّذي يغيبُ عَن النّاسِ غَيبةً طويلةً، و ذلك قولُ اللّه تبارك و تعالى: قُلْ أرَأَيتُمْ اِنْ أصبَحَ مآؤُكُمْ غَوراً فَمَنْ يَأتيكُمْ بِمآءٍ مَعينٍ، ثمّ يَخرُجُ وَيَملأُ الأرض قِسطاً وَعَدْلاً كما مُلِئت جوراً و ظلماً. يا عمّارُ سيكونُ بَعدي فتنةٌ فاذا كان ذلك فاتَّبِعْ عليّاً و حِزبَه فانَّه مَعَ الحقّ والحقُّ معه و انّك سَتُقاتلُ النّاكثينَ والقاسطينَ مَعَهُ ثمّ تَقتلكَ الفئةُ الباغية، و يكون آخِرُ زادك مِن الدُّنيا شربةً مِن لبنٍ تشربُه.

قال سعيد بن جبير فكان كما أخبره رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم).(37)

سعيد بن جبير گفت كه به عمّار بن ياسر گفتند كه: ترا چه چيز بر آن داشت كه دوست دارى علىّ بن ابي طالب را؟

در جواب گفت كه خدا و رسول او مرا بر آن داشته‏اند، و به تحقيق كه حضرت اللّه تعالى آيات جليله در شأن او فرو فرستاده و رسول خدا احاديث بسيار در صفتش بيان فرموده. گفتند كه: آيا خبر نمى‏دهى ما را به چيزى از آنچه پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) در شأن او گفته؟ عمّار گفت چرا خبر ندهم و حال آنكه من بيزارم از آنهايى كه حق را پنهان مى‏دارند و باطل را ظاهر مى‏سازند.

بعد از آن گفت كه با رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) بودم، على (عليه‏السّلام) را ديدم در بعضى از غزوات كه چندين تن را از صاحبان علمهاى قريش به قتل رسانيد، پس با رسول خدا گفتم كه: بدرستى كه على (عليه‏السّلام) حقّ جهاد در راه خدا به فعل آورد، پيغمبر فرمود كه: چه چيز او را از اين امر باز تواند داشت؟ بدرستى كه او از من است و من از اويم و او وارث من است، و قاضى و حكم كننده دَين من است، و وفا كننده به وعده من است، و خليفه من است بعد از من، و اگر او نمى‏بود مؤمن محض شناخته نمى‏شد در زمان حيات من و بعد از وفات من، جنگ او جنگ من است و جنگ من جنگ خداست، بيرون خواهد آورد خداى تعالى از صلب او ائمّه راشدين را، بدان اى عمّار كه خداى تعالى عهد كرده با من كه عطا كند به من دوازده خليفه، از جمله ايشان عليست و او اوّل آن خليفه هاست و بهترين ايشان است.

پس گفتم: ديگران كيستند اى رسول خدا؟

فرمود: دويم ايشان حسن بن علىّ بن أبى طالب است، و سيم از ايشان حسين بن على بن ابى طالب است، و چهارم از ايشان على بن الحسين است كه زينت عابدان است، و پنجم از ايشان محمّد بن عليست، بعد از او پسر او جعفر، بعد از او پسر او موسى، بعد از او پسر او على، بعد از او پسر او محمّد، بعد از او پسر او على، بعد از او پسر او حسن، بعد از او پسر او آنكه پنهان شود از مردمان پنهان شدنى دراز، و اين است معنى قول اللّه تعالى كه مى‏فرمايد: ((قُلْ أَرَأَيتُمْ اِنْ أَصبَحَ مآؤكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأتيكُمْ بِمآءٍ مَعينٍ)). بعد از آن بيرون آيد و پر كند دنيا را از عدل و داد آن چنانكه پر شده باشد از جور و ظلم. اى عمّار زود باشد كه بعد از من فتنه و آشوب ظاهر گردد و چون فتنه آشكار گردد تابع باش على و حزب على را كه على با حق است و حق با عليست و زود باشد كه كارزار و مقاتله نمايى به اتفاق على با ناكثين و قاسطين، بعد از آن بكشند ترافئه باغيه و گروه ستم پيشه، و باشد آخرين زاد تو از دنيا يك جرعه شير كه بياشامى آن را.

سعيد بن جبير گفت: آن چنان شد كه پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) خبر داده بود.))

65490- ((قال ابن شاذان - نوّر اللّه مرقده - حدّثنا الحسن بن محبوب (رضى‏اللّهُ‏عنه) عن مالك بن عطيّة، عن أبي صفيّة ثابت بن دينار، عن أبي جعفر (عليه‏السّلام) قال:

قال الحسين بن علي بن أبي طالب (عليهم‏السّلام) لأصحابه قبلَ أنْ قُتِلَ بِلَيلَةٍ واحدةٍ: إنّ رسولَ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) قال لي يا بُنَىَّ إنّك سَتُساقُ الى العراق وَ تَنْزِلُ في أرضٍ يُقال له عمورا و كربلا و انّك تُشهَدُ بها و يُستَشْهَدُ معكَ جماعةٌ، و قد قَرُبَ ما عَهِدَ اليَّ رسولُ اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) و انّي راحلٌ اليه غداً، فمن أحَبَّ منكم الانصرافَ فلينصَرِفْ في هذه اللّيلة، فانّي قد أَذِنْتُ له و هو منّي في حِلّ. وأَكَّدَ فيما قالَه تأكيداً بليغاً، فلم يَرضَوا و قالوا: واللّهِ ما نفارقُكَ أبَداً حتى نَرِدَ مَورِدَكَ! فَلما رأى ذلك قال فأبشِرُوا بالجَنَّةِ، فواللّهِ انّما نَمكُثُ ما شاء اللّهُ تعالى بعدَ ما يَجري علينا، ثمّ يُخرِجُنا اللّهُ وَايّاكُمْ حينَ يَظهَرُ قائمُنا فَيَنتَقِمُ مِنَ الظّالِمينَ، و انا و أنتم نُشاهِدُهم في السَّلاسِلِ والأغلالِ وأنواع العذاب والنَّكال.

فقيل له: مَنْ قائمُكُم يا ابنَ رسولِ اللّه؟ قال: السّابعُ مِنْ وُلدِ ابني محمّد بن عليّ الباقر، و هوالحُجَّةُ بن الحسنِ بن عليّ بن محمّد بن عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي ابني، و هو الّذى يَغيبُ مدّةً طويلةً ثمّ يَظهَرُ وَ يَملأُ الأرضَ قِسطاً وعدلاً كما مُلِئَتْ جَوراً وَظُلْماً.(38)

حضرت امام حسين (عليه‏السّلام) به يك شب پيش از آنكه شهيد شود با اصحاب خود خطاب كرده فرمود كه: روزى رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) با من گفت كه‏اى فرزند من زود باشد كه برسانند ترا به سوى عراق، و فرود آورند ترا به زمينى كه آن را عمورا و كربلا گويند، و تو در آن زمين شهيد شوى و جماعتى با تو شهيد شوند، و به تحقيق كه نزديك شده است آن عهدى كه رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) با من كرده، و من فردا راحل و رونده‏ام به نزد آن حضرت، پس هر كس از شما كه برگشتن را دوست مى‏دارد، مى‏بايد كه در همين شب بر گردد كه من او را اذن برگشتن دادم و او از من بحلّ است. و در اين باب آن جناب تأكيد و مبالغه تمام نمود، ايشان راضى به برگشتن نشدند، و گفتند كه: به خدا قسم كه تو را وا نمى‏گذاريم و از تو هرگز جدا نمى‏شويم تا به جايى كه وارد مى‏گردى ما نيز وارد گرديم.

آن حضرت چون حال بر آن منوال مشاهده نمود فرمود كه: بشارت باد شما را به بهشت، به خدا قسم كه بعد از آنچه بر ما جارى شود مكث خواهيم كرد آن قدر كه حضرت اللّه تعالى خواسته باشد، پس بيرون خواهد آورد حضرت اللّه تعالى ما را و شما را در آن هنگام كه قائم ما ظاهر شود، پس انتقام خواهد كشيد از ظالمان و ما و شما مشاهده خواهيم كرد ايشان را در سلاسل و اغلال و گرفتار به انواع عذاب و نكال.

گفتند با آن حضرت كه: كيست قائم شما اى فرزند رسول خدا؟ آن حضرت فرمود كه: فرزند هفتمين است از اولاد فرزند من محمّد بن على كه ملقّب است به باقر، و او حجّة بن حسن بن عليّ بن محمّد بن علىّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليست فرزند من، و اوست آن كسى كه غايب خواهد شد مدّتى دراز، و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد كرد زمين را از عدل و داد آن چنانكه پر شده باشد از جور و ظلم.))

65491- ((قال أبو محمّد بن شاذان - عليه الرّحمة والغفران -: حَدَّثنا محمّد بن عبدالجبّار (رضى‏اللّهُ‏عنه) قال: قلتُ لِسَيِّدي الحسنِ بن عليّ (عليهماالسلام) يا ابن رسول اللّه جَعَلني اللّهُ فِداك، أُحِبُّ أنْ أعلمَ مَنِ الامامُ وحُجَّةُ اللّهِ على عبادِهِ مِنْ بَعدِك؟ قال (عليه‏السّلام): اِنّ الامامَ والحجّةَ بَعدي ابني سَمِيُّ رسولِ اللّه و كَنِيُّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) الّذي هو خاتمُ حُجَج اللّه وآخِرُ خُلَفائِه. فقلتُ مِمَّن يتولّد هو يا ابنَ رسولِ اللّه؟ قال من ابنةِ ابنِ قَيصر مَلِك الرُّومِ، ألا انّه سَيُولَدُ فَيَغيِبُ عَنِ النّاس غَيبةً طويلةً، ثُمَ يَظهَرُ ويَقتُلُ الدَّجَّالَ فَيَمْلأُ الاَرضَ قسطاً و عدلاً كما مُلِئت جوراً و ظلماً، فلا يَحِلُّ لأَحَدٍ أن يُسَمِّيَه أَو يُكَنِّيه باسمه و كُنْيَتِه قبلَ خُروجِه - صلوات اللّه عليه.(39)

محمّد بن عبدالجبّار گفت: گفتم به خواجه و مولاى خود حسن بن على (عليهماالسلام) كه: اى فرزند رسول خدا فداى تو گرداند حضرت اللّه تعالى مرا، دوست مى‏دارم كه بدانم كه امام و حجّت خدا بر بندگان خدا بعد از تو كيست؟ آن حضرت فرمود كه: امام و حجّت بعد از من پسر من است كه همنام و هم كنيت رسول خداست - (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)- آنكه او خاتم حجّتهاى خداست و آخرين خلفاى اوست. گفتم از كيست او؟ يعنى آن امام كه پسر تست از كه به وجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر پسر قيصر پادشاه روم، بدان و آگاه باش كه زود باشد كه او متولّد گردد، پس غايب شود از مردمان غايب شدنى دراز، بعد از آن ظاهر شود و بكشد دجّال را، پس پر كند زمين را از عدل و داد آنچنانكه پر شده باشد از جور و ظلم، و حلال نيست احدى را كه پيش از خروج او را به نام و به كنيت ذكر كند، صلوات خدا بر او باد.))

65492- ((قال أبو محمّد بن شاذان - عليه الرّحمة والغفران -: حدّثنا محمّد بن علي بن حمزة بن الحسين بن عبيداللّه بن العبّاس بن علي بن أبي طالب صلوات الله عليه قال:

سمعتُ أبا محمّدٍ (عليه‏السّلام) يقول: قد وُلِدَ وليُ اللّه و حُجّتُه على عباده و خليفتي مِنْ بَعدي مَختوناً ليلَةَ النّصفِ مِنْ شَعبان سَنَةِ خَمسٍ و خمسين ومائتين عندَ طُلوع الفجر، و كان أوّل مَن غَسَلَه رضوانُ خازنُ الجنان مع جمع من الملائكة المقرّبين بماء الكوثرِ والسّلسبيلِ ثمّ غَسَلَته عمّتي حكيمةُ بنتُ محمّد بن عليّ الرّضا (عليهماالسلام)

فسئل محمّد بن علي بن حمزةقدس سره عن امّه (عليه‏السّلام) قال: أُمّه مليكة الّتي يقال لها في بعض الأيّام ((سوسن))، وفي بعضها ((ريحانة))، و كان صقيل و نرجس ايضاً من أسمائها.(40)

محمّد بن على بن حمزه گفت: شنيدم از حضرت امام حسن عسكرى (عليه‏السّلام) كه مى‏گفت: متولّد شد ولىّ خدا و حجّت خدا بر بندگان خدا و خليفه من بعد از من ختنه كرده شده در شب نيمه ماه شعبان سال دويست و پنجاه و پنج نزد طلوع فجر، و اوّل كسى كه او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعى از ملائكه مقرّبين كه او را به آب كوثر و سلسبيل شستند، بعد از آن شست او را عمّه من حكيمه خاتون دختر امام محمّد بن على رضا (عليهماالسلام)، پس از محمّد بن على (رضى‏اللّهُ‏عنه) كه راوى اين حديث است پرسيدند از مادر حضرت صاحب الامر (عليه‏السّلام) گفت: مادرش مليكه بود كه او را در بعضى از روزها سوسن و در بعضى از ايّام ريحانه مى‏گفتند و صقيل و نرجس نيز از نامهاى او بود.

65493- قال الفضل بن شاذان: حدّثنا ابراهيم بن محمّد بن فارس النيسابوريّ، قال: لمّا هَمَّ الوالي عمروبن عَوفٍ بقتلي، و هو رجلٌ شديدُ النَّصْبِ، و كان مولعاً بقتل الشّيعة، فَأُخبِرتُ بذلك و غَلَبَ علىَّ خوفٌ عظيمٌ، فَودَّعتُ أهلي و أحِبّائي و توجّهتُ الى دارِ أبي محمّدٍ (عليه‏السّلام) لاُودِّعَه، و كنتُ أرَدْتُ الهَربَ، فلمّا دخلتُ عليه رأيتُ غلاماً جالساً في جَنبه، و كان وجهُه مُضيئاً كالقمرِ ليلةَ البدرِ، فتحيّرتُ من نوره و ضيائه، و كاد أن أنْسى ما كنتُ فيه من الخوفِ والهَربِ، فقال: يا ابراهيمُ لاتَهرُب فانَّ اللّه تبارك و تعالى سَيَكفيِكَ شَرَّه. فازداد تَحيّري، فقلتُ لأبي محمّد (عليه‏السّلام): يا سيّدي جَعَلَني اللّهُ فِداك مَنْ هُو و قد أخبرني بما كان فى ضميري؟ فقال هو ابني و خليفتي مِنْ بعدي، و هو الّذي يَغيبُ غيبةً طويلةً ويَظهر بعدَ امتلاءِ الأرضِ جوراً و ظلماً فيملأها عدلاً و قسطاً. فسألتُه عن اسمه، قال: هو سَمِيُّ رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) و كَنِيُّه، و لا يَحِلُّ لأحدٍ أنْ يُسَمِّيَه باسمه أو يُكنيّه بِكُنْيَتِهِ الى أن يُظهِرَ اللّهُ دَولَته وسلطنتَه، فاكتُمْ يا ابراهيمُ ما رأيتَ و سَمعتَ عنّا اليومَ الاّ عن أهلِه.

فصلّيتُ عليهما و آبائهما و خرجتُ مُستظهِراً بفضل اللّه تعالى واثقاً بما سمعتُه من الصّاحبِ (عليه‏السّلام) فَبَشَّرَني عمّي عليُّ بن فارس بأنّ المعتمد قد أرسل أبا احمد أخاه و أمره بقتل عمرو بن عوف، فأخذه أبو احمد في ذلك اليوم وقطعه عضواً عضواً والحمدللّه ربّ العالمين.(41)

ابراهيم بن محمد نيشابورى گفت كه: چون عمروبن عوف والى همّت بست به كشتن من و او مردى بود كه ميل تمام داشت به قتل شيعيان، پس من خبر يافتم و خوفى عظيم بر من غالب شد، و اهل و عيال و دوستان خود را وداع كردم، و روى به خانه حضرت امام حسن عسكرى (عليه‏السّلام) آوردم كه آن حضرت را نيز وداع كنم، و اراده گريختن داشتم، چون به آن خانه در آمدم پسرى ديدم در پهلوى آن حضرت نشسته بود كه رويش چون ماه شب چهارده بود، از نور و ضياى او حيران شدم به مرتبه‏اى كه نزديك بود كه آنچه در خاطر داشتم و در آن بودم از ترس و فكر گريختن فراموش كنم، با من گفت كه: اى ابراهيم حاجت به گريختن نيست، زود باشد كه خداى تعالى شرّ او را از تو كفايت كند! حيرتم زياده شد، با امام حسن (عليه‏السّلام) گفتم كه: فداى تو گرداند خداى تعالى مرا، كيست اين پسر كه از ما فى الضّمير من مرا خبر داد؟ آن حضرت فرمود كه او فرزند من و خليفه من است بعد از من و اوست آن كسى كه غايب شود غايب شدنى دراز، و بعد از پر شدن زمين از جور و ظلم ظاهر شود و پر كند زمين را از عدل و داد، پس از آن حضرت از نام آن سرور پرسيدم، فرمود كه: همنام و هم كنيت پيغمبر است، و حلال نيست كسى را كه او را به نام و به كنيت ذكر كند تا زمانى كه ظاهر سازد خداى تعالى دولت و سلطنت او را، پس پنهان دار اى ابراهيم آنچه ديدى و آنچه شنيدى از ما امروز الاّ از اهلش.

پس بر ايشان و بر آباى كرام ايشان صلوات فرستادم و بيرون آمدم در حالتى كه مستظهر به فضل خداى تعالى بودم، و وثوق و اعتماد بود مرا بر آنچه شنيدم از حضرت صاحب الزّمان (عليه‏السّلام)، پس بشارت داد مرا عمّ من علىّ بن فارس كه معتمد خليفه عبّاسى برادر خود ابو احمد را فرستاد به قتل عمرو بن عوف تا او را گرفته بند از بند جدا كرد.

65494- ((قال أبو محمّد بن شاذان - عليه الرّحمة والغفران -: حدّثنا أبو محمّد عبداللّه بن الحسين بن سعد الكاتب (رضى‏اللّهُ‏عنه) قال: قال أبومحمّد (عليه‏السّلام): قد وضع بنو أميّة و بنو العبّاس سيوفهم علينا لِعلَّتين:

إحديهما انّهم كانوا يعلمون ليس لهم في الخلافة حقُّ فَيَخافُون من ادّعائنا ايّاها و تستقرّ في مركزها.

وثانيتُهما انّهم قد وقفوا من الاخبار المتواترة على انّ زوال مُلك الجبابرة والظَّلَمةِ على يد القائِم منّا، و كانوا لايَشُكُّونَ أنَّهم من الجبابرة والظَّلَمة، فَسَعَوا في قتلِ أهلِ بيتِ رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) وإبادة نسلِه طَمَعاً منهم في الوُصوُل الى منع تولُّدِ القائم (عليه‏السّلام) أو قَتلِه، فأبى اللّه أن يَكْشفَ أمرَه لواحدٍ منهم اِلاّ أن يُتمَّ نورَه ولو كَرِهَ المشركون.(42)

يعنى: عبدالله بن حسين بن سعد كاتب گفت كه: حضرت امام حسن بن على عسكرى (عليهماالسلام) فرمود كه: بنى اميّه و بنى عبّاس شمشيرهاى خود را بر ما گذاشتند به دو سبب، يكى آنكه مى‏دانستند كه ايشان را در خلافت حقّى نيست، و مى‏ترسيدند از آنكه ما دعواى خلافت كنيم، و خلافت در جاى خود قرار گيرد، دويم آنكه از اخبار متواتره واقف شده بودند كه زوال ملك جبّاران و ظالمان در دست قائم ما خواهد بود و شك نداشتند در آنكه ايشان از جبّاران و ظالمانند، پس كوشش كردند در كشتن اهل بيت رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) و نيست و نابود گردانيدن نسل آن حضرت، از روى طمعى كه بود ايشان را به وصول به منع تولد حضرت قائم (عليه‏السّلام) يا كشتن آن حضرت، يعنى مبالغه در كشتن اهل بيت رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) مى‏فرمودند، به اميد آنكه شايد آن حضرت به وجود نيايد يا اگر به وجود آمده باشد كشته شود تا ملك و پادشاهى از دست ايشان بدر نرود، پس ابا نمود حضرت اللّه تعالى كه كشف امر آن حضرت نمايد از براى يكى از آن ظالمان الاّ آنكه تمام مى‏گرداند حضرت اللّه تعالى نور خود را، و اگر چه خوش نمى‏دارند مشركان.

65495- ((قال أبو محمّد بن شاذان - عليه الرّحمة والغفران -: حَدَّثنا أحمد بن محمّد بن أبي نصر (رضى‏اللّهُ‏عنه) قال: حدّثنا حمّاد بن عيسى، قال: حدّثنا عبداللّه بن أبي يعفور، قال:

قال أبو عبداللّه جعفر بن محمّد (عليهماالسلام): ما مِن مُعجزةٍ من معجزاتِ الأنبياءِ والأوصياء الاّ يُظهِر اللّه تبارك و تعالى مثلها على يدِ قائمنا لإتمام الحجّةِ على الأعداء.(43)

حضرت امام جعفر (عليه‏السّلام) فرمود كه: هيچ معجزه‏اى از معجزات پيغمبران و اوصياى ايشان نيست الاّ آنكه ظاهر خواهد گردانيد حضرت اللّه تبارك و تعالى مانند آن را به دست قائم ما به جهت تمام گردانيدن حجّت بر اعداء.))

65496- ((قال الشّيخ الجليل الفضل بن شاذان بن الخليل - طيّب اللّه مرقده -: حدّثنا محمّد بن أبي عمير (رضى‏اللّهُ‏عنه) قال: حدّثنا جميل بن درّاج، قال: حدّثنا زرارة بن أعين، عن أبي عبداللّه (عليه‏السّلام) قال:

قال: استعيذوا باللّه من شرّ السّفيانيّ والدّجّال و غيرهما من أصحاب الفتن.

قيل له: يا ابن رسول اللّه أمّا الدّجّال فعرفناه و قد بيّن من مضامين أحاديثكم شأنه، فَمَنِ السّفيانيُّ و غيرهُ من أصحاب الفتن و ما يصنعون؟

قال (عليه‏السّلام): أوّلُ مَن يخرج منهم رجلٌ يقال له أصهبُ بنُ قيس يخرج من بلاد الجزيرة، له نكايةٌ شديدةٌ في النّاس و جورٌ عظيم، ثمّ يخرج الجرهميّ من بلاد الشّام و يخرج القحطانيّ من بلاد اليمن، ولكلّ واحدٍ من هؤلاء شوكةٌ عظيمةٌ فى ولايتهم، و يغلب على أهلها الظّلم والفتنة منهم، فبيناهم كذلك اذ يخرج عليهم السّمرقنديّ من خراسان مع الرّايات السّود، والسّفيانيّ من الوادي اليابس من أودية الشّام، و هو من ولد عتبة بن أبي سفيان، و هذا الملعون يظهر الزّهد قبل خروجه و يتقشّف و يتقنّع بخبز الشّعير والملح الجريش، و يبذل الاموال فيجلب بذلك قلوب الجهّال والارذال، ثمّ يدّعي الخلافة فيبايعونه، يتّبعهم العلماء الّذين يكتمون الحقّ ويظهرون الباطل، فيقولون انّه خير أهل الارض، و قد يكون خروجه و خروج اليمانيّ من اليمن مع الرّايات البيض في يوم واحد و في شهر واحد و سنة واحدة، فأوّل من يقاتل السّفيانيّ القحطانيّ فينهزم و يرجع الى اليمن فيقتله اليمانيّ، ثم يفرّ الأصهب والجرهميّ بعد محاربات كثيرة من السّفياني، فيتبعهما و يقهرهما و يقهر كلَّ من ينازعه و يحاربه الاّ اليمانيّ ثمّ يبعث السّفيانيّ جيوشاً الى الاطراف و يسخر كثيراً من البلاد و يبالغ في القتل والفساد، و يذهب الى الرّوم لدفع الملك الخراسانيّ، و يرجع منها منتصراً في عنقه صليب، ثمّ يقصد اليمانيّ فينهض اليمانيّ لدفع شرّه، فينهزم السّفياني، فيجده اليمانيّ في آخر الأمر مع ابنه في أسارى، فيقطعهما ارباً ارباً، ثمّ يعيش في سلطنته فارغاً من الأعداء ثلاثين سنة ثم يفوّض الملك بابنه السّعيد و يأوي مكّة و ينتظر ظهور قائمنا حتّى يتوفّى فيبقى ابنه بعد وفاة أبيه في ملكه و سلطانه قريباً من أربعين سنة، و هما يرجعان الى الدّنيا بدعاء قائمنا (عليه‏السّلام).

قال زرارة: فسألته عن مدّة ملك السّفيانيّ، قال (عليه‏السّلام): تمدّ الى عشرين سنة.(44)

حضرت امام جعفر (عليه‏السّلام) فرمود كه استعاذه نماييد و پناه بريد به خداى تعالى از شرّ سفيانى و دجّال و غير ايشان از اصحاب فتنه‏ها. پس گفتند به آن حضرت كه: اى فرزند رسول خدا ما شناخته‏ايم از مضامين و معانى احاديث شما دجّال را، پس بيان فرماييد از براى ما كه كيستند سفيانى و اصحاب فتنه‏ها؟ و چه كارها خواهند كرد؟

آن حضرت فرمود كه: اوّل كسى كه خروج خواهد كرد از اصحاب فتنه‏ها مردى خواهد بود كه او را اصهب بن قيس گويند، خروج خواهد كرد از بلاد جزيره، بد انديشى او درباره مردمان شديد و جور و ستم او عظيم خواهد بود، بعد از آن خروج خواهد كرد جرهمى از بلاد شام، و خروج خواهد كرد قحطانى از بلاد يمن، و هر يك از ايشان را در ولايت ايشان شوكت و قوّت عظيم خواهد بود، و غالب خواهد شد بر اهل آن ولايات ظلم و فتنه، در اثناى آن حال و مهيّا شدن آن چند گروه ضالّ از براى محاربه و قتال، خروج خواهد كرد بر ايشان سمرقندى از جانب خراسان با علمهاى سياه، و سفيانى از وادى يا بس كه از واديهاى شام است، واين سفيانى از نسل عتبة بن ابى سفيان است و اين ملعون پيش از آنكه خروج كند اظهار زهد خواهد كرد و به جامه درشت به سر خواهد برد و به نان جو و نمك نيم كوفته قناعت خواهد نمود، و مال‏ها به مردمان خواهد بخشيد و به اين افعال دلهاى جهّال و ارذال را جذب خواهد كرد و به خود مايل خواهد ساخت. بعد از آن دعواى خلافت خواهد كرد و آن جاهلان و مردمان رذل دون با او بيعت خواهند كرد، و آنان از علما كه حق را پنهان دارند و باطل را آشكار كنند تابع جهّال و ارذال خواهند شد، و تتبّع ايشان نموده سر بر خط فرمان سفيانى ملعون خواهند گذاشت، پس خواهند گفت آن علماى دين به دنيا فروخته كه: سفيانى بهترين اهل زمين است.

و چنان اتّفاق خواهد افتاد كه در روزى كه سفيانى در شام خروج كرده باشد يمانى در يمن با علمهاى سفيد خروج كند، و اوّل كسى كه با سفيانى جنگ كند قحطانى خواهد بود، پس قحطانى شكست يافته گريخته به يمن مراجعت نمايد، و در دست يمانى كشته شود، بعد از آن بعد از جنگهاى بسيار كه در ميان اصهب و جرهمى و سفيانى نابكار واقع گردد اصهب و جرهمى از سفيانى بگريزند، و سفيانى از پى ايشان رفته ايشان را مقهور سازد، و هركس كه با سفيانى نزاع نمايد سفيانى او را مغلوب و مقهور گرداند الاّ يمانى، كه با او بر نيايد، پس سفيانى لشكرهاى بسيار به اطراف عالم بفرستد، و شهرهاى بسيار را مسخّر سازد، و در قتل و فساد مبالغه نمايد، و از براى آنكه ملك و پادشاهى را از خراسانى يعنى سمرقندى كه از طرف خراسان با علمهاى سياه خروج كرده بگيرد، به جانب روم اين سفيانى شوم در حركت آيد و برخواهد گشت سفيانى از جانب روم در حالتى كه نصرانى شده باشد و صليب در گردن افكنده باشد، پس قصد يمانى كند و يمانى از جهت دفع شرّ او از جا در آيد، و به نيّت فرو نشانيدن آتش فتنه او نهضت فرمايد، و بعد از محاربات عديده و مقاتلات شديده سفيانى بگريزد، و يمانى از پى او برود، و جنگها و گريختن سفيانى بسيار شود، يعنى مكرّر در ميان ايشان جنگ و پيكار وقوع يابد، و در هر مرتبه سفيانى شكست يافته فرار برقرار اختيار نمايد، پس بيابد يمانى سفيانى را با پسرش در ميان اسيران در آخر كار، و بفرمايد كه ايشان را بند از بند جدا كنند. بعد از آن در پادشاهى فارغ البال از دشمنان بد مآل سى سال زندگانى كند. بعد از آن ملك و پادشاهى را به فرزند سعيد خود تفويض نمايد و در مكّه معظّمه مسكن و مأوى گيرد، و انتظار ظهور قائم ما مى‏كشيده باشد، تا از اين جهان فانى در گذرد، و پسرش بعد از وفات پدر نزديك به چهل سال حكومت كند و آن دو به دعاى قائم ما به دنيا بر مى‏گردند زراره از پادشاهى سفيانى پرسيد؟ فرمود: تا بيست سال مى‏كشد)).

65497- حدّثنا صفوان بن يحيى (رضى‏اللّهُ‏عنه) قال: حدّثنا محمّد بن حمران، قال:

قال الصّادق جعفر بن محمّد (عليهماالسلام) إنّ القائم منّا (عليه‏السّلام) منصور بالرّعب، مؤيّد بالنّصر، تطوى له الأرض، و تظهر له الكنوز كلّها، و يظهر اللّه تعالى به دينه على الدّين كلّه، ولو كره المشركون، و يبلغ سلطانه المشرق والمغرب، فلا يبقى في الأرض خراب الاّ عمر، و ينزل روح اللّه عيسى بن مريم (عليهماالسلام) فصلّى خلفه.

قال ابن حمران: قيل له يا ابن رسول اللّه متى يخرج قائمكم؟ قال اذا تشبّه الرّجال بالنّساء والنساء بالرّجال واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء و ركبت ذوات الفروج السّروج، و قبلت الشهادة الزّور، وردّت شهادة العدول، واستخفّ النّاس بالدّماء، وارتكاب الزّنا، وأكل الرّبا والرّشى‏، واستيلاء الأشرار على الأبرار، و خروج السّفيانيّ من الشّام، واليمانيّ من اليمن، وخسف بالبيداء، و قتل غلام من آل محمّد (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) بين الرّكن والمقام، اسمه محمّد بن محمّد ولقبه النّفس الزّكيّة، و جاءت صيحة من السّماء بأنّ الحقّ مع عليّ و شيعته، فعند ذلك خروج قائمنا، فاذا خرج أسند ظهره الى الكعبة واجتمع عنده ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً، و أوّل ما ينطق به هذه الآية: ((بقيةُ اللّهِ خَيرٌ لَكُمْ اِنْ كُنتُمْ مؤمنين)) ثمّ يقول: أنا بقيّة اللّه و حجّته و خليفته عليكم، فلا يسلّم عليه مسلم الاّ قال السّلام عليك يا بقيّة اللّه في أرضه، فاذا اجتمع له العقد، و هو عشرة آلاف رجل، خرج من مكّة فلا يبقى في الأرض معبود دون اللّه عزّوجلّ من صنمٍ و وثنٍ و غيره الاّ وقعت فيه نار فاحترق، و ذلك بعد غيبة طويلة.(45)

حضرت امام جعفر (عليه‏السّلام) فرمود كه قائم ما (عليه‏السّلام) منصور است به رعب، يعنى حضرت اللّه تعالى او را نصرت مى‏نمايد بر اين وجه كه ترس و بيم از او در دلهاى دشمنان مى‏اندازد، و مؤيد است به نصر، يعنى حضرت عزّت او را تأييد مى‏نمايد به نصرت نمودن و ظفر دادن بر اعداء طى مى‏كنند و در هم مى‏پيچند از براى او به امر حضرت حق تعالى زمين را، تا در اندك زمانى مسافات بعيده را عساكر ظفر مآثرش قطع نمايند، و ظاهر مى‏شوند از براى آن حضرت كلّ گنجهاى عالم، و غالب خواهد گردانيد حضرت اللّه تعالى به سبب او دين خود را بر جميع دين‏ها، و اگرچه كارِه باشند مشركان، و خواهد رسيد سلطنت و پادشاهى آن حضرت به مشرق و مغرب جهان، و در روى زمين خرابه‏اى و موضع ويرانى نخواهد بود الّا آنكه در زمان آن سرور جهانيان معمور و آبادان خواهد گرديد، و عيسى بن مريم (عليهماالسلام) فرود خواهد آمد از آسمان و اقتدا به آن حضرت نموده نماز خواهد گزارد.

محمّد بن حمران كه راوى اين خبر معتبر است روايت كرد كه: گفتند به آن حضرت كه اى فرزند رسول خدا قائم شما كى خروج خواهد كرد؟ آن حضرت وقتى معيّن نفرمود، بلكه بيان علامتى فرمود بر اين وجه كه: ((اذا تشبّه الرّجال بالنّساء))، يعنى هرگاه مانند كنند خود را مردان به زنان، و شبيه سازند زنان خود را به مردان و مردان به ملامست مردان و زنان به مقاربت زنان اكتفا نمايند، و صاحبان فروج بر سروج بر نشينند، يعنى زنان بر اسبان سوار شوند، و گواهى دروغ را قبول كنند، و شهادت عدول را ردّ نمايند، و مردمان خون ريختن و زنا كردن و ربا و رشوه خوردن را سبك گيرند، و اين اعمال و افعال را كه از گناهان كبيره است سهل پندارند.

و ديگر از جمله‏ى نشانه‏ها مستولى شدن شريران و بدكاران است بر نيكوكاران، و خروج سفيانى است از شام، و خروج يمانى از يمن، و فرو رفتن جمعى از اهل كين به زمين در بيداء، و كشتن پسرى از آل محمّد (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) در ميان ركن و مقام، كه نامش محمّد بن محمّد باشد، و لقبش نفس زكيّه، و ندا از جانب آسمان بيايد كه حق با على و شيعه‏ى على است. پس نزد ظهور آن امور هنگام خروج قائم ماست، پس چون آن حضرت خروج نمايد پشت مبارك به كعبه معظّمه اندازد، و جمع شوند نزد آن جناب سيصد و سيزده مرد يك جهت يك دل از اصحاب، و اوّل چيزى كه آن سرور زبان معجزه بيان را به آن جارى سازد اين آيه كريمه باشد كه: ((بَقيّة اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مؤمنين))، بعد از آن بيان فرمايد كه: منم بقيّةاللّه، و حجّت او و خليفه او بر شما، پس سلام نكند بر آن حضرت مسلمانى الاّ آنكه گويد: السّلام عليك يا بقيّةاللّه في أرضه، و چون جمع شود از براى آن حضرت عقد، و آن عبارت از ده هزار مرد ديندار است، آن حضرت از مكّه بيرون آيد، و به عزم دفع كفّار و بر انداختن اشرار نهضت فرمايد، پس نماند در زمين از آن چيزهايى كه مى‏پرستند مشركان غير خداوند عالميان از صنم و وثن و غير آن، الاّ آنكه آتش در آن افتاده بسوزد، و اين بعد از غايب بودن دراز خواهد بود.

65498- ((حدّثنا أحمد بن محمّد بن أبي نصر (رضى‏اللّهُ‏عنه) قال: حدّثنا عاصم بن حميد، قال: حدّثنا محمّد بن مسلم، قال: سأل رجلٌ أبا عبداللّه (عليه‏السّلام): متى يظهر قائمكم؟

قال: اذا كثر الغواية، و قلّ الهداية، و كثر الجور والفساد، و قلّ الصّلاح والسّداد، واكتفى الرّجال بالرّجال، والنّساء، بالنّساءِ و مال الفقهاء الى الدّنيا، و أكثر النّاس الى الاشعار والشّعراء، و مسخ قوم من أهل البدع، حتى يصيروا قردةً و خنازير، و قتل السّفيانيّ، ثمّ خرج الدّجّال و بالغ في الاغواء والاضلال، فعند ذلك ينادى باسم القائم (عليه‏السّلام) في ليلة ثلاثة و عشرين من شهر رمضان، و يقوم في يوم عاشوراء فكانّي أنظر اليه قائماً بين الرّكن والمقام، و ينادي جبرئيل بين يديه: البيعة للّه! فيقبل شيعته اليه من أطراف الأرض، تطوى لهم طيّاً، حتّى يبايعوا، ثم يسير الى الكوفة فينزل على نجفها، ثمّ يفرّق الجنود منها الى الأمصار لدفع عمّال الدّجال، فيملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.

قال: فقلت له يا ابن رسول اللّه فداك أبي و أمّي! أيعلم أحدٌ من أهل مكّة من أين يجئ قائمكم اليها؟ قال: لا، ثمّ قال: لايظهر الاّ بغتةً بين الرّكن والمقام.(46)

مردى پرسيد از حضرت ابى عبداللّه جعفر بن محمّد (عليهماالسلام) كه: قائم شما كى ظهور خواهد نمود؟ آن حضرت فرمود كه: چون بسيار شود گمراه شدن، و كم شود راه راست گرفتن، و بسيار گردد جور و فساد، و كم شود صلاح و سداد، و اكتفا نمايند مردان به مردان، و زنان به زنان، و ميل كنند فقها به دنيا و بيشتر مردمان به شاعران و به شعرها، و مسخ گردند قومى از اهل بدعتها و به صورت خوكان و بوزينگان شوند، و كشته شود سفيانى، بعد از آن خروج كند دجّال، و مبالغه نمايد در اغوا و اضلال، يعنى كوشش نمايد در گمراه ساختن مردمان، پس در آن زمان ندا كنند به اسم حضرت قائم (عليه‏السّلام) در شب بيست و سيم ماه رمضان، و قيام نمايد آن حضرت در روز عاشورا، يعنى روز دهم ماه محرّم.

و آن حضرت گفت كه: گويا مى‏بينم حضرت قائم (عليه‏السّلام) را ايستاده ميان ركن و مقام، و منادى مى‏كند جبرئيل (عليه‏السّلام) در پيش آن حضرت كه: بيعت مرخداى راست، يعنى هر كه با صاحب الزّمان بيعت مى‏كند حكم آن دارد كه بيعت با خداى تعالى كرده، پس روى خواهند آورد شيعيان آن حضرت به سوى آن حجّت حضرت عزّت از اطراف زمين، و در هم پيچيده خواهد شد زمين از براى ايشان در هم پيچيده شدنى، تا در اندك زمانى خود را به خدمت آن حضرت برسانند، و با آن سرور بيعت كنند، پس آن حضرت به جانب كوفه توجه فرموده در نجف كوفه نزول فرمايد، بعد از آن لشكرها را به جانب هر شهر و ديار روان سازد از براى دفع عمّال دجّال، پس پر كند زمين را از عدل و داد آن چنانكه پر شده باشد از جور و ظلم و بيداد.

محمّد بن مسلم كه راوى اين حديث شريف است گفت: پس گفتم با آن حضرت كه: اى فرزند رسول خدا پدر و مادرم فداى تو باد! آيا خواهد دانست كسى از اهل مكّه كه قائم شما از كجا مى‏آيد به مكّه؟ آن حضرت فرمود كه: نه، يعنى كسى از ايشان نخواهد دانست كه از كجا مى‏آيد، بعد از آن فرمود كه: آن حضرت ظاهر نمى‏گردد مگر به ناگاه و بى خبر در ميانه ركن و مقام، يعنى در ميان ركن كعبه و مقام حضرت ابراهيم (عليه‏السّلام).

65499- ((ابن شاذان (رضى‏اللّهُ‏عنه) مى‏فرمايد: حدّثنا محمّد بن أبي عمير (رضى‏اللّهُ‏عنه) عن أبي الحسن عليّ بن موسى (عليهماالسلام) قال: إنّ القائم ينادى باسمه ليلة ثلاث و عشرين من شهر رمضان و يقوم يوم عاشوراء فلا يبقى راقدٌ الاَقام، و لاقائمٌ الاّ قعد، ولا قاعدٌ الاّ قام على رجليه من ذلك الصوت، و هو صوت جبرئيل (عليه‏السّلام) و يقال للمؤمن في قبره: يا هذا قد ظهر صاحبك فان تشأ أن تلحق به فالحق و ان تشأ أن تقيم فأقم.(47)

حضرت امام رضا (عليه‏السّلام) فرمود كه: در شب بيست و سيم ماه رمضان به اسم حضرت قائم (عليه‏السّلام) ندا كنند، و قيام نمايد در روز عاشورا، باقى نماند خفته‏اى الاّ آنكه بر پاى شود و بايستد و ايستاده‏اى نباشد الاّ آنكه بنشيند، و نشسته‏اى نباشد الاّ آنكه برخيزد بر دو پاى خود از آن آواز، و آن آواز جبرئيل (عليه‏السّلام) خواهد بود، و خواهند گفت به مؤمن در قبرش كه: به تحقيق كه ظهور كرد صاحبت اگر مى‏خواهى كه به او ملحق شوى ملحق شو، و اگر مى‏خواهى كه مقيم باشى مقيم و ساكن باش بر جاى خود.

65500- ابن شاذان - عليه الرّحمة والغفران - مى‏گويد: حدّثنا محمّد بن أبي عمير (رضى‏اللّهُ‏عنه) قال: حدّثنا المفضّل بن عمر، عن الصّادق جعفر بن محمّد، عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين (عليهم‏السّلام) قال: سُئل رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) عن الدّجال، قال: انّه يخرج في قحط شديد من بلدة يقال لها إصفهان من قرية تعرف باليهوديّة عينه اليمنى ممسوحة، والأخرى فى جبهته تضى‏ء كانّها كوكب الصّبح، فيها علقة، ينادي بأعلى صوته يسمع كلّ من كان ما بين الخافقين من الجنّ والانس، يقول: اليّ أوليائى! أنا الّذى خلق فسوّى و قدّر فهدى أنا ربّكم الأعلى! ففي أوّل يوم من خروجه يتبعه سبعون ألفاً من اليهود والأعراب و النّساء وأولاد الزّنا والمدمنين بالخمر والمغنّين وأصحاب اللّهو، و يجتمع عنده سحرة الجنّ والانس و يكون معه ابليس و مردة الشّياطين و كلّ شى‏ء من الأطعمة والأشربة، و يذبح له ولأصحابه من البقر والغنم والجِداء والحُملان و يحلب لهم ألبان البقر والغنم في أيّ وقت يريدون و هو في كلّ يوم يقتل أحداً من أصحابه أو غيرهم، فيواريه أحدٌ من الشّياطين، و يُري النّاس نفسه بصورته، فيخيّلهم الدّجال انّه يحيى و يميت، و بذلك يغويهم أشدّالاغواء، فيطوف البلدان راكباً على حمارٍ أقمر، و الشّياطين معه مع الطّبول و المزامير و البوقات و كلّ آلة من آلات اللّهو، فيبيح الزّنا و اللّواط و سائر المناهي حتّي يباشر الرّجال النّساء و الغلمان في أطراف الشّوارع عرياناً و علانيةً، و يفرّط أصحابه في أكل لحم الخنزير و شرب الخمور و ارتكاب أنواع الفسوق و الفجور، و يسخّر آفاق الأرض الاّ مكّة و المدينة ومر اقد الأئمّة (عليهم‏السّلام) فاذا بالغ في طغيانه و ملأ الأرض من جوره و جور أعوانه، يقتله من يصلّي خلفه عيسى بن مريم (عليهماالسلام).(48)

مفضّل بن عمر روايت كرد از حضرت امام جعفر (عليه‏السّلام) و آن حضرت از آباى كرام خود از حضرت امير المؤمنين (عليه‏السّلام) كه آن حضرت گفت كه: از حضرت رسالت پناه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) پرسيدند از حال دجّال، آن حضرت فرمود كه در سالى كه قحط سختى باشد خروج خواهد كرد دجّال در اصفهان از ديهى كه آن ديه معروف باشد به يهوديّه، چشم راستش هموار باشد، يعنى چشم راست او را نباشد، و جاى چشم راست با پيشانى يكسان باشد، و چشم ديگرش در پيشانيش باشد و درخشنده باشد چنانكه گويا ستاره صبح است، و در آن لخت خونى باشد، ندا كند دجّال به بلندتر آواز خود چنانكه هر كس از جنّ و انس كه درما بين الخافقين باشد بشنود، يعنى خلق مشرق و مغرب عالم از جنّيان و آدميان همه نداى او بشنوند، و بگويد كه: به سوى من آييد و نزد من حاضر شويد اى دوستان من! منم آن خدايى كه آفريد همه چيزها را، و راست گردانيد اجزاى آن چيزها را، و منم آن خدايى كه مقدّر گردانيد هر چيزى را پس راه نمود خلق را، منم پروردگار شما آن پروردگارى كه برتر و بلندتر است از همه كس و همه چيز!

پس در روز اوّل از خروج او متابعت كنند او را هفتاد هزار كس از جهود و عربان باديه نشين و زنان و اولاد زنا و كسانى كه دائم الخمر باشند و غنا كنندگان و اصحاب لهو، و نزد دجّال جمع خواهند شد ساحران جنّ و انس، و در آن هنگام ابليس پر تلبيس با متمرّده شياطين و ديوان سركش لعين با او خواهند بود، و همچنين هر چيزى از اطعمه و اشربه با او خواهند بود، و خواهد كشت از براى او اصحاب او از گاو و گوسفند و بزها و برّه‏ها و خواهند دوشيد از براى ايشان شير گاو و گوسفند در هر وقتى كه خواهند، و دجّال هر روزى خواهد كشت يكى را از اصحاب خود يا غير از اصحاب خود و آن كشته را يكى از شياطين پنهان خواهد كرد، و خود را به صورت آن كشته به مردمان خواهد نمود، و دجّال به خيال خواهد انداخت مردمان را كه جان مى‏ستاند و حيات مى‏دهد، و به آن مكر و تزوير مردمان را سخت گمراه خواهد گردانيد، پس خر أقمر سوار و شياطين با او همراه با طبلها و مزمارها و بوقها و هر آلتى از آلات لهو در شهرها خواهد گرديد، و زنا و لواطه و ساير مناهى را حلال خواهد گردانيد، يعنى حكم خواهد كرد به حلال بودن جميع محرّمات تا به مرتبه‏اى كه مردان با زنان و پسران برهنه و عريان در اطراف راهها به ظاهر و علانيه مباشرت نمايند، و افراط خواهند كرد اصحاب او در خوردن گوشت خوك و شرب خمور و ارتكاب انواع فسوق و فجور، و آفاق زمين را مسخّر خواهد گردانيد الاّ مكّه معظّمه و مدينه طيّبه و مراقد امامان را (عليهم‏السّلام) پس چون مبالغه نمايد در طغيانش و پر شود زمين از جور او و جور اعوانش، خواهد كشت او را آن كسى كه نماز خواهد گزارد در پس پشت او عيسى بن مريم (عليهماالسلام) يعنى حضرت صاحب الزّمان (عليه‏السّلام) او را به قتل خواهد رسانيد.

65501- ((قال الفضل (رحمه‏اللّه) حدّثنا فضالة بن أيّوب (رضى‏اللّهُ‏عنه) قال: حدثنا عبداللّه بن سنان قال سأل أبي عن أبي عبداللّه (عليه‏السّلام) عن السّلطان العادل، قال: هو من افترض اللّه طاعته بعد الأنبياء و المرسلين على الجنّ و الانس أجمعين، و هو سلطان بعد سلطان الى أن ينتهي الى السّلطان الثّاني عشر، فقال رجلٌ من أصحابه: فصف لنا من هم يا ابن رسول اللّه؟ قال: هم الّذين قال اللّه تعالى فيهم: أطيعوا اللّه و أطيعوا الرّسول و أولي الأمر منكم، و الّذين خاتمهم الّذي ينزل في زمن دولته عيسى (عليه‏السّلام) من السّماء و يصلّي خلفه، و هو الّذي يقتل الدّجّال و يفتح اللّه على يديه مشارق الأرض و مغاربها، و يمتدّ سلطانه الى يوم القيامة.(49)

عبد اللّه بن سنان گفت كه پدرم سؤال كرد از حضرت ابى عبد اللّه جعفر بن محمّد الصّادق (عليه‏السّلام) از سلطان عادل، آن حضرت فرمود كه: او آن كسى است كه خداى تعالى فرض گردانيده است اطاعت و فرمانبردارى او را بعد از انبيا و مرسلين بر جميع آدميان و جنّيان، و او سلطانى است بعد از سلطانى، تا آنكه منتهى شود به سلطان دوازدهم، پس مردى از اصحاب آن حضرت گفت كه: صفت كن از براى ما كه ايشان كيستند اى فرزند رسول خدا؟ آن سرور فرمود كه: ايشان آن كسان‏اند كه خداى تعالى درباره ايشان فرموده است كه أطيعوا اللّه و أطيعوا الرّسول و اولى الأمر منكم و آن كسانى‏اند كه خاتم ايشان آن كسى است كه عيسى (عليه‏السّلام) در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان، و نماز خواهد گزارد در پس پشت او، و اوست آن كسى كه خواهد كشت دجّال را و مفتوح خواهد ساخت خداى تعالى بدست او مشارق و مغارب زمين را، و خواهد كشيد پادشاهى و سلطنت او تا به روز قيامت.

65502- ((قال الفضل بن شاذان: حدّثنا محمّد بن أبي عمير و صفوان بن يحيى ((رضى الله عنهما)) قالا: حدّثنا جميل بن درّاج عن الصّادق (عليه‏السّلام) عن أبيه عن آبائه عن امير المؤمنين (عليهم‏السّلام) انّه قال:

الاسلام و السّلطان العادل أخوان توأمان لا يصلح واحد منهما الاّ بصاحبه، الاسلام أسّ و السّلطان العادل حارسٌ ما لا أسّ له فمنهدمٌ، و ما لا حارس له فضائعٌ، فلذلك اذا رحل قائمنا لم يبق أثر من الاسلام، و اذا لم يبق أثر من الاسلام لم يبق أثر من الدّنيا.(50)

حضرت امام جعفر (عليه‏السّلام) از آباى كرام عظام خود نقل نمود از حضرت امير المؤمنين (عليهم‏السّلام) كه آن حضرت فرمود كه اسلام و سلطان عادل دو برادرند توأم، شايسته نيست يكى از ايشان مگر با يار و صاحبش، اسلام اساس است و سلطان عادل پاسبان و نگاهدارنده آن اساس، آنچه آن را اساس نيست منهدم است، و آنچه آن را حارس و پاسبان نيست نابود و ناچيز است، پس از اين جهت است كه چون رحلت خواهد كرد قائم ما باقى نخواهد ماند اثرى از اسلام، و چون نماند اثرى از اسلام، باقى نخواهد ماند اثرى از دنيا.

65503- ((و قال - رحمه اللّه تعالى - حدّثنا محمّد بن أبى عمير عن داود بن فرقد عن أبي عبد اللّه (عليه‏السّلام) قال يعطي اللَّه تعالى لكلّ واحدٍ من أصحاب قائمنا قوّة أربعين رجلاً، ولا يبقى مؤمن الاّ صار قلبه أشدّ من زبر الحديد.(51)

حضرت امام جعفر (عليه‏السّلام) فرمود كه: عطا خواهد نمود حضرت اللّه تعالى به هر يك از اصحاب قائم ما زور و قوّت چهل مرد، و باقى نخواهد ماند مؤمنى الاّ آنكه دلش سخت‏تر شود از آهن پاره‏ها.))

65504- ((قال الشّيخ الثّقة الجليل أبو محمّد الفضل بن شاذان بن الخليل - قدّس اللّه روحه و زاد فتوحه - حدّثنا عبدالرّحمن بن أبي نجران عن حمّاد بن عيسى عن حريز عن زرارة و محمّد بن مسلم عن أبي جعفر (عليه‏السّلام) أنّه قال: يملك المهديّ ثلاثمائة و تسع سنين كما لبث أهل الكهف في كهفهم، و تكون الكوفة دار ملكه، و يمضي قبل يوم القيامة بأربعين يوماً.(52)

حضرت امام محمّد باقر (عليه‏السّلام) فرمود كه: پادشاهى و سلطنت ظاهرى خواهد كرد حضرت مهدى (عليه‏السّلام) سيصد و نه سال، همچنانكه درنگ كردند اصحاب كهف در كهف خود، و كوفه دار الملك آن حضرت خواهد بود، و رحلت خواهد كرد پيش از قيامت به چهل روز، و در بعضى از احاديث به جاى كلمه ((يمضي)) لفظ ((يموت)) واقع است.))(53)

65505- ((قال الشّيخ الجليل أبو محمّد الفضل بن شاذان بن الخليل - طيّب اللّه مرقده - حدّثنا الحسن بن عليّ بن فضّال و ابن أبى نجران عن حمّاد بن عيسى، عن عبداللّه بن مسكان، عن أبان بن تغلب، عن سليم بن قيس الهلاليّ، عن سلمان الفارسيّ، قال: قال رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) ألا أبشّركم أيّها النّاس بالمهديّ؟ قالوا: بلى، قال: فاعلموا أنّ اللّه تعالى يبعث في أُمّتي سلطاناً عادلاً و إماماً قاسطاً(54) يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، و هو التّاسع من ولد ولدي الحسين، اسمه اسمي و كنيته كنيتي، ألا و لا خير في الحياة بعده، و لا يكون انتهاء دولته الاّ قبل القيامة بأربعين يوماً.(55)

پيغمبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) فرمود كه: آيا بشارت ندهم شما را اى مردمان به مهدى؟ گفتند: بشارت بده، آن حضرت فرمود: پس بدانيد كه بر خواهد انگيخت خداى تعالى در ميان امّت من پادشاه عادلى و امام قاسطى را، كه پر كند زمين را از عدل و داد آن چنانكه پر شده باشد از جور و ظلم، و او نهمين از فرزندان فرزندم حسين است نام او نام من و كنيه او كنيه من است اَلا و هيچ خوبى در زندگى بعد از او نباشد و پايان دولتش جز چهل روز قبل از قيامت نباشد)).

65506- ((قال الشيخ السّعيد أبو محمّد بن شاذان - عليه الرّحمة و الغفران - حدّثنا عبدالرّحمن بن أبي نجران (رضى‏اللّهُ‏عنه) قال: حدّثنا عاصم بن حميد، قال: حدّثنا أبوحمزة الثّماليّ عن سعيد بن جبير، عن عبداللّه بن العبّاس، قال: حججنامع رسول اللّه (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) حجة الوداع فأخذ بحلقة باب الكعبة وأقبل بوجهه علينا، فقال: معاشر النّاس ألا أخبركم بأشراط السّاعة؟ قالوا بلى يا رسول اللّه! قال: من أشراط السّاعة اضاعة الصّلوات، و اتّباع الشّهوات، والميل مع الاهواء، و تعظيم المال، و بيع الدّين بالدّنيا، فعندها يذوب قلب المؤمن في جوفه كما يذوب الملح في الماء، ممّا يرى من المنكر فلا يستطيع أن يغيّره، فعندها يليهم أمراءُ جَورةٌ و وزراء فَسَقةٌ و عرفاء ظلمة و اُمناء خونة، فيكون عندهم المنكر معروفاً والمعروف منكراً، و يؤتمن الخائن و يخوّن الأمين في ذلك الزّمان، و يصدّق الكاذب و يكذّب الصّادق، و تتأمّر النّساء و تشاور الاماء، و يعلوالصّبيان على المنابر، و يكون الكذب عندهم ظرافة و سبب الطرب، فلعنة اللّه على الكاذب و ان كان مازحاً. و أداء الزّكوة أشدّ التّعب عليهم و خسراناً و مغرماً عظيماً، و يحقّر الرّجل والديه و يسبّهما و يبَرُّ صديقه و يجالس عدوّه و تشارك المرأة زوجها في التّجارة، و تكتفي الرّجال بالرّجال و النّساء بالنّساء، و يغار على الغلمان كما يغار على الجارية في بيت أهلها، و تشبّه الرّجال بالنّساء والنّساء بالرّجال، و تركب ذوات الفروج على السّروج، و تزخرف المساجد كما تزخرف البيع والكنائس، و تحلّى المصاحف و تطول المنارات، و تكثر الصّفوف و يقلّ الاخلاص و يكثر الرّياء و يؤمّهم قومٌ يميلون الى الدّنيا و يحبّون الرّئاسة الباطلة، فعندها قلوب المأمومين متباغضة، و ألسنتهم مختلفة، و تحلّى ذكور أمّتي بالذّهب و يلبسون الحرير والدّيباج و جلود السّمّور، و يتعاملون بالرّشوة و الرّبا، و يضعون الدّين و يرفعون الدّنيا، و يكثر الطّلاق والفراق والشّك والنّفاق ولن يضرّ اللّه شيئاً، و تكثر الكوبة والقينات والمعازف والميل الى اصحاب الطّنابير و الدّفوف والمزامير و سائر آلات اللّهو، ألا و من أعان أحداً منهم بشى‏ءٍ من الدّنيا و الدّرهم والألبسة والأطعمة و غيرهما فكأنّما زنى مع أمّه سبعين مرّة في جوف الكعبة، فعندها يليهم أشرار أمّتي، و تنهتك المحارم، و تكتسب المآثم، و تسلّط الأشرار على الأخيار، و يتباهون في اللّباس، و يستحسنون أصحاب الملاهي والزّانيات، فيكون المطر غيضاً و تقيظ الكرام غيظاً، و يفشو الكذب، و تظهر اللّجاجة و تفشو الفاقة، فعندها يكون أقوام يتعلّمون القرآن لغير اللّه، فيتّخذونه مزامير، و يكون أقوام يتفقّهون لغيراللّه، و يكثر أولاد الزّنا، و يتغنّون بالقرآن، فعليهم من أمّتي لعنة اللّه، و ينكرون الأمر بالمعروف والنّهي عن المنكر حتّى يكون المؤمن في ذلك الزّمان أذلّ من الأمة، و يظهر قرّاءهم و أئمّتهم فيما بينهم التلاوم والعداوة فاولئك يدعون في ملكوت السّموات الأرجاس الأنجاس، و عندها يخشى الغنيّ من الفقير أن يسأله، و يسأل النّاس في محافلهم فلا يضع أحدٌ فى يده شيئاً، و عندها يتكلّم من لم يكن متكلّماً، فعندها ترفع البركة، و يمطرون فى غير أوان المطر، واذا دخل الرّجل السوق فلا يرى اهله الاّ ذامّاً لربّهم هذا يقول لم ابع شيئاً و هذا يقول لم اربح شيئاً، فعندها يملكهم قوم ان تكلّموا قتلوهم، و ان سكتوا استباحوهم، يسفكون دماءهم و يملؤون قلوبهم رعباً، فلا يراهم أحدٌ الاّ خائفين مرعوبين، فعندها يأتي قومٌ من المشرق و قومٌ من المغرب، فالويل لضعفاء أمّتي منهم، والويل لهم من اللّه، لايرحمون صغيراً ولايوقّرون كبيراً، ولايتجافون عن شى‏ءٍ، جثّتهم جثّة الآدمييّن، و قلوبهم قلوب الشّياطين، فلم يلبثوا هناك الاّ قليلاً، حتى تخور الأرض خورة حتّى يظنّ كلّ قوم أنّها خارت في ناحيتهم، فيمكثون ما شاء اللّه، ثمّ يمكثون في مكثهم فتلقي لهم الأرض أفلاذ كبدها، قال: ذهباً و فضةً، ثمّ أومى بيده الى الأساطين، قال: فمثل هذا، فيومئذٍ لاينفع ذهبٌ ولافضّةٌ، ثمّ تطلع الشّمس من مغربها.

معاشر النّاس إنّي راحل عن قريب و منطلق الى المغيب فأودّعكم وأوصيكم بوصيّةٍ فاحفظوها إنّي تارك فيكم الثّقلين كتاب اللّه و عترتي أهل بيتي، ان تمسّكتم بهما لن تضلّوا أبداً.

معاشر النّاس إنّي منذرٌ و عليّ هاد، والعاقبة للمتّقين، والحمدللّه ربّ العالمين.(56)

ترجمه حديث چهل و پنجم كه مؤلف آن را ترجمه نكرده است:

ابن عباس مى‏گويد: حجّة الوداع را با پيامبر خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم) بجا آورديم، پيامبر بعد از حج دستگيره درب خانه كعبه را گرفته رو به ما نموده و چنين فرمودند: اى گروه گروه مردم! آيا شما را از اشراط الساعة (شرايط يا نشانه‏هاى قيامت و لوازم همزمان آن) آگاه نكنم؟

گفتند: چرا اى پيامبر خدا!

فرمود (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم): از اشراط الساعة ضايع كردن نمازها و پيروى شهوتها و انحراف به دلخواه‏ها و بزرگ داشت مال و فروختن دين به دنيا است.

پس در آن هنگام قلب مؤمن در اندرونش مانند نمك در آب حلّ مى‏شود از بس منكر مى‏بيند و نمى‏تواند آن را تغيير دهد.

پس در آن هنگام حكومت بر آنها را حكم فرمايان ستم كار به دست مى‏گيرند و وزيران گناه كار و ريش سفيدان ستمگر و محترمين خائن، كه منكر در نگاه آنان معروف است و معروف منكر، و به خيانت كار امانت سپرده مى‏شود و امانت دار به خيانت توصيف مى‏شود، دروغ گو تصديق مى‏شود و راست گو تكذيب مى‏شود، زنان به حكم فرمايى مى‏رسند و كنيزان مورد شور قرار مى‏گيرند [كنايه از واگذارى كار به غير اهلش‏] و كودكان بر منبرها بالا مى‏روند، و دروغ نزد آنان ظرافت (زيبايى يا مزاح) و اسباب شادى است، - پس لعنت خدا بر دروغ‏گو هر چند شوخى كند - ! و پرداخت زكات سخت‏ترين كار و زيان و ورشكستگى محسوب مى‏گردد، مرد پدر و مادرش را تحقير مى‏كند و دشنام مى‏گويد و دوستش را نيكى و احترام مى‏كند و با دشمنش هم نشينى مى‏كند [به دوست و دشمن نيكى و به پدر و مادر بدى!] و زن با همسرش در تجارت شريك مى‏شود، و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده مى‏كنند و بر پسران مانند ناموس داخل خانه غيرت ورزيده مى‏شود، و مردان به زنان و زنان به مردان خود را شبيه مى‏سازند و زنان بر زين‏ها سوار مى‏شوند، و مساجد، مانند معابد و كنيسه‏ها، تزيين مى‏گردد، و قرآن‏ها زيور بسته مى‏شود، و مناره‏ها بلند مى‏گردد، و صف‏ها زياد مى‏شود و اخلاص كم مى‏شود، و ريا زياد مى‏گردد، و گروهى كه منحرف به دنيايند و رياست تباه را دوست مى‏دارند پيشواى ايشان مى‏شوند.

پس در اين زمان، قلب نماز گزاران و مأمومين كينه‏ور و زبانشان گوناگون [و بر خلاف‏] است، و مردان امّت من با طلا خود را زيور مى‏بندند و ابريشم و ديبا و پوست سمور (خزّ) مى‏پوشند، و با رشوه و ربا داد و ستد مى‏كنند، و دين را بر زمين نهاده دنيا را بر مى‏دارند، طلاق و جدايى و سوءظنّ و دو رويى زياد مى‏گردد - و (البته) هيچ گاه به خدا ضررى نمى‏سازند - ، و شطرنج و آواز خوانى و نوازندگى و تمايل به اهل طنبور و ساز و نى و ديگر آلات لهو زياد مى‏گردد، بهوش! كه اگر كسى يكى از آنان را به دنيا (دينار ظاهراً) و درهم و لباس و خوراك و چيزى ديگر كمك كند، پس گويا چنان است كه با مادرش درون كعبه زنا كرده باشد.

پس در اين زمان بدان امّت من حكم فرما شوند و حرمت‏ها خود به خود دريده گردد و گناه‏ها اندوخته شود و بدان بر خوبان سلطه‏گر شوند، و در لباس فخر بفروشند، و اهل لهو و فساد و زنان بدكاره را تحسين كنند [و كار آنها را درست شمارند]، پس باران كم و گراميان بى حلم مى‏شوند [بردبار هم بى صبر مى‏شود]، و دروغ رايج مى‏گردد و پافشارى بر باطل آشكار مى‏شود، و فقر رايج مى‏گردد.

پس در اين زمان گروه‏هايى هستند كه قرآن را به خاطر غير خدا ياد بگيرند و آن را براى نغمه سرايى (و دفتر سرود و آواز!) قرار دهند، و گروه‏هايى

هستند كه به خاطر غير خدا فقه بياموزند، و حرام زادگان زياد مى‏شوند و با قرآن آوازه خوانى مى‏كنند! - پس بر آنها از امّت من لعنت خدا - ، و امر به معروف و نهى از منكر را بد مى‏شمارند به حدّى كه مؤمن در آن زمان خوارتر از كنيز است، و قرّاء و پيشوايانشان نكوهش يكديگر و دشمنى باهم را ابراز مى‏كنند، پس آنان را در ملكوت آسمان‏ها ((رجس نجس)) صدا مى‏زنند، و در آن زمان، ثروت‏مند از فقير مى‏ترسد كه مبادا چيزى از او بخواهد، و مردم در همايش‏هاى شان در خواست مى‏كنند ولى كسى در دست كسى چيزى نمى‏گذارد و در آن زمان آن كس كه نبايد سخن بگويد سخن مى‏گويد، پس در آن زمان بركت برداشته مى‏شود و در غير زمان باران، باران برايشان مى‏بارد، و وقتى مرد وارد بازار مى‏شود اهل آن را به جز بدگوى پروردگارشان! نمى‏يابد؛ اين مى‏گويد: چيزى نفروختم، اين مى‏گويد چيزى سود نكردم.

پس در آن زمان گروهى بر آنها حكم فرما مى‏شوند كه اگر سخن بگويند آنها را مى‏كشند، اگر سكوت كنند آنها را غارت مى‏كنند، خونشان را مى‏ريزند و قلبشان را پر از دلهره مى‏كنند، پس احدى آنها را نمى‏يابد مگر ترسان و لرزان، پس در آن زمان گروهى از خاور مى‏آيند و گروهى از باختر، پس واى بر ناتوانان امّتم از آنها و واى بر آنها از خدا، نه به كوچكى رحم مى‏كنند و نه بزرگى را حرمت مى‏نهند و از هيچ چيز فروگذار نمى‏كنند، بدنشان بدن آدمى و قلب (و روح) شان قلب شيطانى است ولى مكث زيادى نمى‏كنند تا زمين (ناله و) خوره‏اى كند به حدّى كه هر گروهى گمان كند كه در طرف آنها ناله بلند گشته است، تا هر وقت خدا بخواهد مكث مى‏كنند و در اين مكثِ‏شان زمين پاره‏هاى جگرش را براى آنها بيرون مى‏ريزد - فرمود: طلا و نقره را، و اشاره فرمود به ستون‏ها، فرمود: مثل اين - ولى در اين روز طلا و نقره به درد نمى‏خورد، سپس خورشيد از غروبگاهش طلوع مى‏كند.

اى گروه گروه مردم! من به زودى از دنيا كوچنده‏ام و به نهان رفتنى‏ام، پس با شما وداع مى‏كنم و به وصيّتى سفارشتان مى‏كنم، پس آن را حفظ كنيد، من جا گذارنده‏ام در ميان شما دو (امانت) ارزشمند را، كتاب خدا و عترتم، اهل بيتم را، اگر به آن دو چسبيديد هيچ گاه گمراه نمى‏شويد.

اى گروه گروه مردم! من بيم دهنده‏ام و علىّ راهبر است، و عاقبت براى متقين است و الحمد لله ربّ العالمين.

بخش دوّم (اسناد احاديثى كه در منابع ديگر هم آمده است):

1- سند روايت ص 29 گزيده كفاية المهتدى درباره تكذيب وقت گزاران:

فضل بن شاذان، از احمد بن محمد و عبيس بن هُشام، از كرام، از فضيل؛ قال سالنا اباجعفر (عليه‏السّلام) الحديث.(57)

2- سند روايت همين صفحه‏ى گزيده درباره همين موضوع:

فضل بن شاذان، از حسين بن يزيد صحّاف، از منذر جوّاز، از ابى عبداللّه (عليه‏السّلام).(58)

3- سند روايت ص 30 گزيده درباره‏ى توبيخ وقت گزاران و تمجيد منتظران:

فضل، از عبدالرحمان بن كثير؛ قال كنت عند ابى عبدالله (عليه‏السّلام) الرواية.(59)

4- سند روايت ص 49 گزيده، درباره‏ى رؤيت حضرت ابراهيم (عليه‏السّلام) چهارده نور را (عليهم‏السّلام):

فضل، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از جابر جعفى، از سعيد بن مسيب، از عبدالرحمان بن سمرة، از پيامبر (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم).(60)

5- سند روايت ص 61 گزيده، مشهور به حديث نعثل يهودى:

فضل، از ابن ابى عمير و بزنطى، از ابان بن عثمان احمر، از ابان بن تغلب، از عكرمة، از ابن عباس الرواية.(61)

6- سند روايت ص 77 گزيده؛ حديث اطلاعة:

فضل، از حسن بن على بن سالم [بطائنى‏]، از پدرش، از ابى حمزه ثمالى، از سعيد بن جبير، از ابن عباس، از رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)(62).

7- سند روايت ص 85 گزيده؛ حديث تسلّى و بشارت به فاطمه (عليهاالسلام):

فضل، از عثمان بن عيسى، از ابى حمزه ثمالى، از اسلم، از ابى الطفيل، از عمار ياسر، از رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)(63).

8- سند روايت ص 91 گزيده، درباره‏ى معنى عترت:

فضل، از محمد بن ابى عمير، از غياث بن ابراهيم، از ابى عبدالله (عليه‏السّلام) الحديث.(64)

9- سند روايت ص 101 گزيده، درباره‏ى پيشگويى از آينده‏ى امام حسين (عليه‏السّلام) و...:

فضل، از عبدالله بن جبلّة، از عبداللّه بن مستنير، از مفضل بن عمر، از جابر بن يزيد جعفى، از عبداللّه بن عباس، از رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)(65).

10- سند روايت ص 108 گزيده، درباره‏ى فضيلت اهل دوران غيبت:

فضل، از صفوان بن يحيى، از ابراهيم بن زياد، از ابى حمزه ثمالى(66)

11- سند روايت ص 119 گزيده، درباره‏ى تعداد امامان:

فضل، از على بن حَكم، از سيف بن عَميرة، از علقمة بن محمّد حضرمى، از امام صادق (عليه‏السّلام).(67)

12- سند روايت ص 129؛ روايت معروف عرض اعتقاد جناب عبدالعظيم حسنى سلام الله عليه:

فضل، از سهل بن زياد آدمى، از عبدالعظيم، از امام هادى (عليه‏السّلام).(68)

13- سند روايت ص 143، درباره‏ى خبر دادن از ميلاد حضرت صاحب (عليه‏السّلام) و ستايش خداى تعالى بر آن:

فضل، از احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعرى، از امام عسكرى (عليه‏السّلام)(69).

14- سند روايت ص 257، درباره‏ى علامات قيامت:

فضل، از حسن بن محبوب، از على بن رئاب، از ابى حمزه ثمالى، از سعيد بن جبير، از عبدالله بن عباس، از رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم)؛

و فضل، از حسن بن على بن فضال، از حمّاد، از حسين بن مختار، از ابى بصير، از عامر بن واثلة، از اميرمؤمنان (عليه‏السّلام)، از رسول خدا (صلّى‏اللّهُ‏عليه‏وآله‏وسلّم).(70)

15- سند روايت ص 265 گزيده درباره‏ى قيام سه صاحب پرچم قبل از ظهور:

فضل، از محمد بن ابى عمير، از سيف بن عميره، از بكر بن محمد ازدى، از ابى عبدالله (عليه‏السّلام)(71)

16- سند روايت ص 284 درباره‏ى تعداد اصحاب حضرت (عليه‏السّلام) و قدرتشان بر طىّ الارض:

فضل، از عبدالرحمان بن ابى نجران، از عبدالله بن سنان، از ابى عبدالله (عليه‏السّلام).(72)

17- سند روايت ص 295، درباره‏ى خالى نبودن زمين از امام (عليه‏السّلام):

فضل، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق (عليه‏السّلام)(73).

18- سند روايت ديگر ص 295، درباره‏ى جريان ظهور:

فضل، از محمد بن ابى عمير، از جميل بن دراج، از ميسر بن عبدالعزيز نخعى، از امام صادق (عليه‏السّلام)(74).

19- سند روايت ص 296، درباره‏ى تداركات معجز آساى لشكر امام زمان (عليه‏السّلام):

فضل، از صفوان و محمد بن ابى عمير، از معاوية بن عمار، از امام صادق (عليه‏السّلام)

و نيز فضل، از محمد بن سنان، از ابى الجارود، از امام باقر (عليه‏السّلام).(75)

20- سند روايت ص 297، درباره‏ى آفرينش چهارده نور (عليهم‏السّلام)، چهارده هزار سال قبل از خلقت:

فضل، از محمد بن ابى عمير، از عمر بن اذينة، از زرارة، از ابى جعفر (عليه‏السّلام).(76)

21- سند روايت ص 298 گزيده، درباره‏ى اقامه‏ى تدريجى حدود بر گروه‏هايى از قريش:

فضل، از محمد بن ابى عمير، از جميل بن درّاج، از ابى اسامة [زيد شحّام‏] از امام صادق (عليه‏السّلام)(77).

22- سند روايت ص 299، درباره‏ى جنگ امام زمان (عليه‏السّلام) با ((يزيديه)) در عراق:

فضل، از محمد بن ابى عمير، از جميل بن درّاج، از محمد بن مسلم، از امام پنجم (عليه‏السّلام)(78).

23- سند روايت ص 300 گزيده، درباره‏ى امنيت، فراوانى، و حكومت جهانى و جاودانى، و قضاى داودى و محمّدى (عليه‏السّلام):

فضل، از ابن ابى عمير، از هشام بن حكم، از امام صادق (عليه‏السّلام).(79)

24- سند روايت ص 302 گزيده، درباره‏ى حكم قضاى داودى به وسيله‏ى ((توسّم)):

فضل، از عبدالله بن جبلّة، از علاء، از محمد بن مسلم، از ابى عبدالله (عليه‏السّلام).(80)

25- سند روايت ديگر همين صفحه‏ى گزيده درباره‏ى تعليم و تفسير قرآن از نو:

فضل، از صفوان بن يحيى، از قاسم بن فضيل، از فضيل بن يسار [پدرش‏]، از امام صادق (عليه‏السّلام)(81).

26- سند روايت ص 303 گزيده، درباره‏ى رفاه و مادّيات در حكومت حضرت:

فضل، از ابن ابى عمير، از حماد بن عثمان، از حلبى، از ابى عبدالله (عليه‏السّلام).(82)

27- سند روايت ص 304، درباره‏ى بناى مسجدى بزرگ در كوفه:

فضل، از صفوان بن يحيى، از يعقوب بن شعيب، از ابى عبدالله (عليه‏السّلام).(83)

28- سند روايت ص 305، درباره‏ى مدّت، و وسعت حكومت آن حضرت (عليه‏السّلام)، و جهانى شدن دين:

فضل، از على بن عبدالله، از عبدالرحمان بن ابى عبدالله، از ابى الجارود، از امام پنجم (عليه‏السّلام).(84)

29- سند روايت ص 306، درباره‏ى مدّت حكومت حضرت صاحب الزمان (عليه‏السّلام):

فضل، از حسن بن محبوب، از عمروبن ابى المقدام، از جابر جعفى، از امام باقر (عليه‏السّلام).

البته مؤلف كفاية المهتدى به اين روايت اشاره كرده و نقل كرده كه فضل درباره‏ى اين روايت چنين اظهار نظر كرده است: هذا حديث مؤوّل (اين حديث بايد توجيه شود)(85)

اللهم صل على وليك صاحب الامر صلاة لاغاية لعددها و لانهاية لمددها ولانفاد لامدها

اللهم اقم به الحق وادحض به الباطل‏

و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمين‏

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين‏

بخش سوّم: احاديث ((منتخب كفايةالمهتدى))

دو حديث از منتخب كفايةالمهتدى كه قبلاً ذكر آأ رفت، ديده شد كه در گزيده كفايةالمهتدى موجود نيست، و اين نقل ترجمه هم ندارد.

اين دو حديث به ترتيب نقل كه مصدّر به كلام ميرلوحى(ره) است. چنين است:

1- فضل بن شاذان افاض الله عليه شآبيب الغفران مى‏فرمايد:

حدثنا فضالة بن ايوب - رضى الله عنه - عن القاسم بن يزيد عن ابيه بريد بن معاوية العجلى و كليب بن معاويه الصيداوى قالا سمعنا ابا جعفر (عليه‏السّلام) يقول:

((كانّى بقوم قد خرجوا من اقصى بلاد المشرق من بلدة يقال لها شيلا يطلبون حقّهم من اهل الصين فلايعطون ثم يطلبونه فلا يعطون فاذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على عواتقهم فقاتلوهم فرضوا باعطاء ما سئلوه فلم بقبلو و قتلوا منهم خلقاً كثيراً ثم يسخرون بلاد الترك و الهند كلها و يتوجّهون الى خراسان و يطلبونها من اهلها فلا يعطون فيأخذونها قهراً و يريدون ان لا يدفعون الملك الا الى صاحبكم فاذا خرج السفيانى فجاهدوه و قتلوا جميعاً و رجعوا الى الدنيا بدعاء صاحبكم مع الذين قتلوهم وانتقموا منهم و تعيشوا فى سلطانه الى آخر الدنيا.

وحدثنا حماد بن عثمان عن معمّر بن يحيى عن ابى جعفر (عليه‏السّلام) مثله سواء.

ترجمه: فضالة بن ايوب - خداوند از او خوشنود باشد - ، از قاسم بن بريد، از پدرش بريد بن معاويه عجلى و كليب بن معاويه صيداوى نقل حديث كرد؛ آن دو گفتند: از ابى جعفر (عليه‏السّلام) شنيديم؛ فرمود:

گويا من هستم و گروهى كه از دورترين شهرهاى خاور زمين، از شهرى كه به آن ((شيلا)) گفته مى‏شود، قيام مى‏كنند، حقّشان را از اهل چين مى‏خواهند، به آنها نمى‏دهند، سپس [دوباره‏] آن را مى‏خواهند، به آنها نمى‏دهند پس وقتى (وضع را) چنين ديدند شمشيرهاى‏شان را بر شانه‏هاى خود نهاده با آنها درگير مى‏شوند، پس آنها [چينى‏ها] مى‏پذيرند. آن چه ايشان درخواست كرده بودند را بدهند ولى ايشان نپذيرفته و از آنها جمعيتى بسيار را مى‏كشند، سپس همه‏ى شهرهاى ترك و هند را تسخير مى‏كنند و به سوى خراسان رو مى‏كنند و از اهلش آن را درخواست مى‏كنند، نمى‏دهند آن را به زور مى‏گيرند و مى‏خواهند كه حاكميّت را به غير از يار شما [امام زمان (عليه‏السّلام)]، به كسى ندهند، پس وقتى سفيانى قيام كرد، با او مى‏جنگند و همه كشته مى‏شوند و به دعاى يار شما [ امام زمان (عليه‏السّلام)] به همراه آنان كه ايشان را كشتند به دنيا بر مى‏گردند و از آنها انتقام مى‏گيرند و در پادشاهى او تا پايان دنيا زندگى مى‏كنند.

و حماد بن عثمان درست مثل اين حديث را براى ما از معمّر بن يحيى از ابى جعفر (عليه‏السّلام) نقل كرد.

ديگر مى‏فرمايد: حدثنا الحسن بن محبوب عن علىّ بن رئاب قال حدثنا طويلاً عن اميرالمؤمنين صلوات الله و سلامه عليه انه قال:

ثم يقع التدابر والاختلاف بين امراء العرب و العجم فلايزالون يختلفون الى ان يصير الامر الى رجل من ولد ابى سفيان يخرج من الوادى اليابس من دمشق فيهرب حاكمها منه و يجتمع اليه قبائل العرب و يخرج الربيعى و الجرهمى و الاصهب و غيرهم من اهل الفتن و الشغب فيغلب السفيانى على كل من يحاربه منهم فاذا قام القائم بخراسان الذى اتى من الصين و ملتان وجّه السفيانى الجنود اليه فلم يغلبوا عليه ثم يقوم منّا قائم بجيلان و يعينه المشرقى فى دفع شيعة عثمان و يجيبه الآبر و الديلم و يجدون منه النوال والنعم و ترفع لولدى البنود والرايات و يفرقها فى الاقطار و الحرمات و يأتى الى البصرة و يخرّبها و يعمّر الكوفة و يؤدبها فيعزم السفيانى على قتاله و يهمّ مع عساكره باستيصاله فاذا جهزت الصفوف قتل الكيش الخروف فيموت الثائر و يقوم الآخر ثمّ يهنض اليمانى لمحاربة السفيانى فاذا هلك الكافر وابنه الفاجر و مات الملك الصايب و مضى لسبيله النايب خرج الدجّال و بالغ فى الاغواء والاضلال ثم يظهر اميرالامرة و قاتل الكفرة السلطان المأمول الذى تحيّر فى غيبته العقول و هو التاسع من ولدك يا حسين يظهر بين الركنين يظهر على الثقلين و لايترك فى الارض الادنين طوبى للمؤمنين الذى ادركوا زمانه ولحقوا اوانه و شهدوا ايّامه ولاقوا اقوامه(86).

حسن بن محبوب، از علىّ بن رئاب نقل حديث كرد؛ گفت: حديثى طولانى از اميرمؤمنان صلوات الله و سلامه عليه براى ما نقل كرد، كه او چنين فرمود:

سپس تدابر (پشت به هم كردن) و چند دستگى در حاكمان عرب و عجم پيش مى‏آيد، پيوسته در چند دستگى‏اند تا اينكه كار به سمت مروى از فرزندان ابى سفيان مى‏چرخد، از وادى يابس (بيابان خشك)، از دمشق خروج مى‏كند، حاكمش از آنجا فرارى مى‏شود، و طايفه‏هاى عرب دور او جمع مى‏گردند، و ربيعى، و جرهمى، و اصهب، و فتنه جويان و جاه طلبان ديگر (نيز) خروج مى‏كنند، (ولى) سفيانى بر هر كدامشان كه با او بجنگند غالب مى‏شود، پس زمانى كه قيام كننده‏ى خراسان كه از چين و ملتان مى‏آيد برخاست، سفيانى به سوى او لشگرها را گسيل مى‏دارد، (ولى) بر او چيره نمى‏شوند، سپس از ما قيام كننده‏اى در گيلان بر مى‏خيزد و ((مشرقى)) او را در راندن شيعه‏ى عثمان كمك مى‏كند و ((آبر)) و ((ديلم)) به او لبيك مى‏گويند، و از ناحيه‏ى او به ناز و نعمت مى‏رسند، و براى فرزندم پرچم‏هاى كوچك و بزرگ بر افراشته مى‏شود، و آنها را در نواحى و حرم‏ها پخش مى‏كند، و به بصره مى‏آيد و آن را خراب مى‏كند، و كوفه را آباد و پر از داد مى‏كند، سپس سفيانى تصميم به جنگ با او مى‏گيرد و با سپاهيانش براى ريشه كن كردن او همّت مى‏گمارد، زمانى كه صف‏ها آماده شد كبسْ خَروف (گوسفند نر) كشته مى‏شود، سپس بر پا كننده‏ى نهضت مى‏ميرد و ديگرى قيام مى‏كند، سپس يمانى براى جنگ با سفيانى از جا مى‏خيزد، وقتى كافر و فرزند بد كارش مردند، و پادشاه راستين وفات كرد و جانشينش به دنبال او، دجّال خروج مى‏كند و در سرگردان نمودن و گمراه كردن تلاش فراوان مى‏كند، سپس امير اميران و كشنده كافران، پادشاه منتظر، كه عقل‏ها در (دوران) غيبتش حيران بود، آشكار مى‏شود، و او نهمين از فرزندان تو، اى حسين، است، بين دو ركن آشكار مى‏گردد و بر جن و انس (ثقلين) پيروز مى‏گردد و دو جاى نزديك (كوچك و بى ارزش) را هم در زمين از سلطه‏اش خالى نمى‏گذارد. خوشا به مؤمنان، او كه زمانش را در مى‏يابند، و به نوبت او مى‏رسند و روزگارانش را مى‏بينند و گروه‏هاى او [و يارانش‏] را ملاقات مى‏كنند.

بخش چهارم: منفردات ديگر گزيده كفايةالمهتدى‏

در اين بخش روايت طرابلسى، به اسنادش از جابر بن عبدالله انصارى درباره‏ى ملّيّت ياران خاصّ امام زمان (عليه‏السّلام) آورده مى‏شود.

نيز تشرّفى در آغاز غيبت كبراى امام زمان (عليه‏السّلام) به نقل علوى طبرى از الغيبة او درج مى‏گردد.

1. شيخ محمد بن هبة الله طرابلسى - عليه‏الرحمة - در كتاب فرج كبيرش به سند خود روايت مى‏كند كه:

جابربن عبدالله انصارى پرسيد از حضرت اميرالمؤمنين (عليه‏السّلام) كه آن سيصد و سيزده تن هر يك از كجا باشند؟ آن حضرت فرمود كه: چهارتن از مكّه، و چهارتن از مدينه، و چهار تن از بيت المقدس، و هفت تن از يمن و هشت تن از مصر، و سه تن از حلب و دوازده تن از طالقان، و هفت تن از ديلمان و سه تن از بصره، و سه تن از بورسه‏ى روم، و هفت تن از جرجان، و هفت تن از جيلان، و هفت تن از طبرستان، يعنى از مازندران، و چهارتن از خوزستان، و چهار تن از رى، و دوازده تن از قم، و يك تن از اصفهان، و سيزده تن از سبزوار، و سه تن از همدان، و چهار تن از كرمان، و يك تن از مكران، و سه تن از غزنين، و سه تن از قاشان، يعنى كاشان، و سه تن از قزوين، و ده تن از هندوستان، و سه تن از ماوراءالنهر، و هفت تن از فارس، و هفت تن از نيشابور، و هفت تن از طوس، و سه تن از دامغان، و سه تن از حبشه، و هفت تن از بغداد، و دو تن از مدفن من، يعنى نجف كوفه، و پنج تن از مشهد فرزند من حسين، يعنى كربلا، و پنج تن از طرسوس، و سه تن از طبريّه، و سه تن از بدخشان، و چهار تن از بلخ، و دو تن از بخارا، و دو تن از سمرقند و سه تن از سيستان، و دو تن از كاشغر، و هفت تن از قيروان، و پنج تن از قشمير، و چهار تن از بوشنج، و شش تن از طبس، و چهار تن از كنام، و دو تن از كابل، و پنج تن از بفراج، و دو تن از مراغه، و چهار تن از جوين، و سه تن از بروجرد، و شش تن از قومس، و سه تن از نسا، و دو تن از ابيورد؛ و در همان روز چهار تن از پيغمبران نزد آأ حضرت حاضر شوند: عيسى، و ادريس، و خضر، و الياس (عليهم‏السّلام)

2. قال الحسن بن حمزة العلويّ الطّبريّ - قدّس‏اللّه‏سرّه - في كتابه الموسوم بكتاب الغيبة:

حدّثنا رجلٌ صالحٌ من أصحابنا، قال: خرجتُ سَنَةً من السِّنينَ حاجّاً الى بيتِ اللّه الحرام و كانت سنةً شديدةَ الحَرِّ كثيرةَ السَّموم، فانقطعتُ عن القافلة و ضلَلْتُ الطّريقَ، فَغَلَب عليَّ العطشُ حتى سَقَطتُ و أشرفتُ على الموتِ، فَسَمِعْتُ صَهيلاً ففتحتُ عَيني فاذا بشابٍّ حَسَنِ الوجهِ حَسَنِ الرّائحةِ، راكب على دابّةٍ شهباء فسقاني ماءً أبردَ مِنَ الثَّلج وأحلى من العَسَلِ و نَجّاني من الهلاكِ، فقُلتُ: يا سَيِّدي مَن أنتَ؟ قال أنا حجّةُ اللّه على عباده و بقيّةُ اللَّه في أرضه، أنا الّذي أملأ الأرضَ قسطاً و عدلاً كما مُلِئَت جوراً و ظلماً، أنا ابنُ الحسن بن عليّ بن أبي طالب - (عليهم‏السّلام) - ثمّ قال: اخفِض عينيك، فَخَفَضتُهما، ثم قال: افتَحهما، ففتَحتهما، فرأيتُ نفسي في قُدّامِ القافلة، ثمّ غاب عن نظري صلوات‏اللّه‏عليه.

يعنى:

حديث كرد از براى ما مردى صالح از اصحاب ما اماميّه، گفت: سالى از سالها به اراده‏ى حج بيرون رفتم و در آن سال گرما شدّت تمام داشت و سموم بسيار بود. پس از قافله منقطع گشتم و راه را گم كردم و از غايت تشنگى از پاى در آمده بر زمين افتادم، و مشرف به مرگ شدم پس شيهه‏ى اسبى به گوشم رسيد، چشم گشودم، جوانى ديدم خوش روى خوش بوى بر اسبى شهباء سوار و آن جوان آبى به من آشامانيد كه از برف خنك‏تر و از عسل شيرين‏تر بود، و مرا از هلاك شدن رهانيد، گفتم: اى سيّد من تو كيستى كه اين مرحمت درباره‏ى من فرمودى؟ گفت: ((منم حجّت خدا بر بندگان خدا، و بقيّةاللّه در زمين او، منم آن كسى كه پر خواهم كرد زمين را از عدل و داد آن چنانكه پر شده باشد از جور و ظلم، منم فرزند حسن بن على بن محمّد بن على بن موسى بن جعفر بن محمّد بن على بن الحسين بن علىّ بن ابى طالب - (عليهم‏السّلام) -)).

بعد از آن فرمود كه: ((چشمهايت را بپوش)) پوشيدم، فرمود: ((بگشا))، گشودم، خود را در پيش روى قافله ديدم. آنگاه آن حضرت از نظرم غايب شد. صلوات‏اللّه‏عليه و على جميع الأنبياء والأوصياء، والسّلام على من اتّبع الهدى.

------------------

پي نوشت :

1) سيد ثامر هاشم العميدى، ((در انتظار ققنوس)) ص 18، ترجمه مهدى على زاده؛ مسعود پورسيد آقايى، ص 24، تاريخ عصر غيبت.

2) اين كتاب به همت گروه احياى تراث فرهنگى وزرات ارشاد اسلامى در سال 1373 در 400 صفحه چاپ و به مقدّمه‏اى سودمند و فهرست‏هاى هفت گانه آراسته شده است. خداوند تعالى بر توفيق ايشان بيافزايد.

3) البتّه چنان كه خواهد آمد ظاهراً چند حديث از چشم گزينش گران گزيده پنهان مانده است.

4) مجلسى اوّل ميرزا محمد تقى در فاصله 1003 ه تا 1073 ه .ق و مجلسى دوّم در فاصله 1037 تا 1110 ه .ق مى‏زيسته‏اند.

5) در گذشته جنگاورى‏ها و به اصطلاح دلاورى‏هاى او ازمفاخر فرهنگى محسوب مى‏شده است و در ميدان‏ها و قهوه خانه‏ها درباره‏اش شعر مى‏خواندند و نقّالى مى‏كردند و خواندن ((ابومسلم نامه‏ها)) از تفريحات رايج عصر مؤلف بود. به مقدّمه‏ى گزيده‏ى كفايةالمهتدى مراجعه شود. درباره‏ى ارادت صوفيه به او نيز به حديقةالشيعه‏ى مرحوم مقدّس اردبيلى، م 993 (چاپ اسلاميه)، ص 556، مراجعه شود.

6) كتابخانه‏ى مركز احياء ميراث اسلامى، نسخه‏هاى عكسى، شماره‏ى 1099، منتخب كفايةالمهدى البتّه اين نسخه گزارشى از منتخب كفايةالمهتدى مذكور است نه خود منتخب.

7) مقدّمه‏ى گزيده، كفايةالمهتدى، ص چهارده.

8) همان، ص شانزده.

9) منتخب الاثر، فصل 4، باب 2، ص 391.

10) همان.

11) طبقات اعلام الشيعة، ج 2، ص 189.

12) گزيده، ص 307.

13) گزيده كفاية المهتدى، ص 204.

14) همان، ص 249.

15) همان، ص 259.

16) همان، ص 214.

17) همان، ص 286.

18) همان، ص 134.

19) اختيار معرفة الرجال (رجال كشى)، ص 1028.

20) الفهرست شيخ طوسى، ص 254، ش 559 (چاپ دانشگاه مشهد).

21) رجال نجاشى.

22) گزيده كفاية المهتدى، ص 29، 30، 265، 305، 306.

23) به الذريعه، 10/162، 16/78، 1/93 مراجعه شود. مقدمه‏ى گزيده‏ى كفايةالمهتدى، ص پانزده.

24) شايد روايات كفايةالمهتدى از فضل‏بن شاذان بيش از 60 روايت باشد.

25) احاديث 20 گانه‏ى مختصر اثبات الرجعة به ترتيب در صفحات 13، 28، 32، 43، 67، 91، 105، 108، 133، 143، 149، 160، 179، 187، 257، 258، 261، 265، 280، 284 و 286 گزيده كفايةالمهتدى آمده است.

26) گزيده كفايةالمهتدى، ص 306.

27) البته با قطع نظر از جاده‏ى آن.

28) به جز ملاحم سلمان و چند حديث بعد از آن كه از منتخب كفايةالمهتدى نقل شد.

29) گزيده‏ى كفاية المهتدى ص 13؛ مختصر اثبات الرجعة: (مجله‏ى تراثنا شماره‏ى 15: ص 441)؛ بخشى از آن در كتاب سليم ص 61؛ كافى، ج 1، ص 50؛ خصال، ص 255؛ تحف العقول: ص 193؛ نهج البلاغة، خطبه 210 (صبحى صالح) و...

30) گزيده ص 28؛ مختصر اثبات (تراثنا، ش 15، ص 446)؛ كفايةالاثر، ص 168؛ بحار از آن، ج 36، ص 341.

31) گزيده ص 32؛ مختصر اثبات (تراثنا 15، ص 446)؛ بخشى از آن در الغيبة طوسى، ص 193.

32) گزيده، ص 32؛ مختصر اثبات، (تراثنا 15، ص 446).

33) گزيده، ص 57.

34) گزيده كفايةالمهتدى، ص 67؛ مختصر اثبات الرجعة (تراثنا 15، ص 447)؛ كفايةالاثر، ص 177 با اختلاف از عطاء از امام حسين (عليه‏السّلام)؛ كافى، ج 1، ص 444 از سليم از عبدالله جعفر.

35) گزيده ص 69؛ كفايةالاثر، ص 8 به نقل از واثلة بن اسقع؛ بحار، ج 36، ص 304 از آن. در اين روايت مشكلى دلالى وجود دارد كه بر اهلش پوشيده نيست و اينجا محلّ نقد و توجيهش نيست.

36) گزيده كفايةالمهتدى، ص 81؛ كفايةالاثر، ص 40 و به اختصار ص 131؛ بحار، ج 36، ص 290 از آن.

37) گزيده كفايةالمهتدى، ص 87؛ كفايةالاثر، ص 121، بدون صدر و با تفصيل ذيل؛ بحار، ج 33، ص 18 و ج 36، ص 326 از آن.

38) گزيده كفايةالمهتدى، ص 105؛ مختصر اثبات الرجعة (تراثنا 15، ص 448)؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 569؛ خرائج، ج 2، ص 849، با اختلاف فراوان و ذيل مفصّل از حسن بن محبوب به سندش از امام پنجم (عليه‏السّلام)؛ بحار 45، ص 80 از آن.

39) گزيده كفايةالمهتدى، ص 133، مختصر اثبات الرجعة، (تراثنا، 15، ص 451)؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 569 از آن؛ مستدرك الوسائل: 12، ص 280.

40) گزيده، ص 149؛ مختصر اثبات الرجعة، (تراثنا 15، ص 452)؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 570 از آن.

41) گزيده كفايةالمهتدى، ص 160؛ مختصر اثبات الرجعة (تراثنا، 15، ص 452)؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 700 از آن؛ مستدرك الوسائل، ج 12، ص 281.

42) گزيده، ص 179، مختصر اثبات الرجعة (تراثنا 15، ص 453)، اثبات الهداة، ج 3، ص 570 از آن، منتخب الاثر، ص 291 از كشف‏الحقّ.

43) گزيده كفايةالمهتدى، ص 187، مختصر اثبات الرجعة (تراثنا، 15، ص 453)؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 700.

44) گزيده كفايةالمهتدى، ص 261؛ مختصر اثبات الرجعة، (تراثنا، 15، ص 454) جمع بندى و تطبيق اين روايات با روايات مشهور درباره‏ى سفيانى و يمانى قبل از قيام امام زمان (عليه‏السّلام) در توان اين نوشتار نيست ولى پر واضح است كه اين روايت مطلق علايم ظهور است نه بيان علايم مقارن ظهور حضرت حجّت ارواحنافداه.

45) گزيده كفايةالمهتدى، ص 280؛ مختصر اثبات الرجعة (تراثنا، 15، ص 456)، اثبات الهداة، ج 3، ص 570 بخشى از آن؛ كمال الدين، ص 363 از امام باقر (عليه‏السّلام).

46) گزيده كفايةالمهتدى، ص 286؛ مختصر اثبات الرجعة، (تراثنا، 15، ص 457)؛ بخشى از آن را اثبات الهداة، ج 3، ص 570.

47) گزيده كفايةالمهتدى، ص 288، خرائج 3/1165 از امام صادق (عليه‏السّلام)؛ منتخب الانوار المضيئة، ص 67 از امام كاظم (عليه‏السّلام) به نقل راوندى؛ امّا در مصادر ديگر حديث به طور كامل ديده نشده است به طور مجزّا تا ((يوم عاشورا)) در الغيبة طوسى، ص 452 و بحار از آن، ج 52، ص 29 و از آن به بعد تا ((صوت جبرئيل)) الغيبة طوسى، ص 454، به نحو مرفوعه و الغيبة نعمانى مترجم، ص 366 و بحار، ج 52، ص 230 از آن، و از آن به بعد تا آخر حديث الغيبة طوسى، ص 458 از امام صادق (عليه‏السّلام) و بحار، ج 53، ص 91، از آن با اختلاف آمده است براى آگاهى از ديگر مصادر به صورت مجزّا به پاورقى الغيبة طوسى و منتخب الانوار المضيئه مراجعه شود.

48) گزيده كفايةالمهتدى، ص 289؛ منتخب الاثر، فصل 7، باب 9 از اربعين خاتون آبادى؛ بخشى از اين روايت در خطبه‏ى دجّاليه مروىّ از اميرمؤمنان (عليه‏السّلام) در كمال الدين، ج 2، ص 551 آمده است.

49) گزيده كفايةالمهتدى، ص 292. منتخب الاثر، ص 365، از كشف الحقّ (اربعين خاتون آبادى).

50) گزيده كفايةالمهتدى، ص 293؛ منتخب الاثر، فصل 2، باب 29 از كشف الحقّ.

51) گزيده كفايةالمهتدى، ص 300؛ در بعضى از مصادر ((قوّة اربعين رجلاً)) براى شخص امام (عليه‏السّلام) آمده است (اعلام الورى، ص 435)، و در برخى ديگر براى همه‏ى شيعيان (بحار، 52، ص 317)، و در برخى مصادر به عبارت ديگر مضمون روايت فضل آمده است (كمال الدين، ص 700).

52) گزيده كفايةالمهتدى، ص 305؛ ارشاد، ج 2، ص 386 ذيل حديث؛ اعلام الورى، ص 434، صدر حديث.

53) در مقدّمه آمد كه مؤلّف دَلالى حديث (خالى بودن زمين از حجّت) را به نمايان شدن نشانه‏هاى قيامت در اين مدّت توجيه مى‏كند. گزيده كفايةالمهتدى، همان صفحه.

54) قَسَطَ يقسُِطُ بالضم والكسر قِسطاً واقسط الوالى: كان عادلاً، قسَط يقسَط قَسطاً وقسوطاً: جار و حاد عن الحقّ؛ المنجد.

55) گزيده كفايةالمهتدى، ص 307؛ ملحقات كتاب سليم‏ص 958 از فضل بن شاذان به همين سند، سند اين روايت ظاهراً غرابت دارد و شبيه آن در كمال الدين، ص 294 نيز ديده شده است و شنيده نشده غير از ابان بن ابى عياش از سليم بن قيس كسى روايت كند. اگر سهو قلم هم باشد مشكل جاافتادگى در سند قابل حلّ نيست مگر اين كه سند سليم بن قيس كه ابراهيم بن عمر يمانى در آن واقع است را راه حلّ بدانيم زيرا ابان بن تغلب از ابراهيم بن عمر روايت كرده است. جامع الرواة، ج 1، ص 9 و 29؛ بنابراين در سند تصحيفى نيست بلكه دو واسطه افتاده است، يعنى، ابان بن تغلب از ابراهيم بن عمر از ابان بن ابى عياش از سليم بن قيس هلالى روايت مى‏كند.

56) گزيده كفايةالمهتدى، ص 319؛ تفسير قمى با اختلاف بدون ذيل آن، ج 2، ص 306؛ بحار، ج 6، ص 306؛ وسايل، ج 15، ص 348، (چاپ آل البيت) با تلخيص از آن؛ منتخب الاثر، فصل 6، باب 2، از تفسير صافى از آن.

57) الغيبة طوسى، ص 425 به همين سند از فضل نقل كرده است؛ كافى، ج 1، ص 368 به سندى ديگر؛ و الغيبة نعمانى، ص 421، از كلينى به سندش نقل كرده است.

58) الغيبة طوسى، ص 426، به همين سند از فضل؛ بحار، ج 52، ص 103 از آن.

59) الغيبة طوسى، ص 426 به همين سند از فضل؛ و بحار، ج 52، ص 103 از آن؛ كافى، ج 1، ص 368؛ الغيبة نعمانى، ص 420 از كلينى به سندش.

60) تاويل الايات الظاهرة، ص 485، (در روايت فضل درباره اوصاف شيعه ((تعفيرالجبين)) را هم دارد)؛ الفضائل شاذان بن جبرئيل، ص 158؛ بحار، ج 82، ص 84 از آن.

61) كفاية الاثر، ص 302، با تفصيل ذيل و شعرى از نعثل؛ بحار، ج 36، ص 283 از آن.

62) كمال الدين، ص 289، از نوفلى، از حسن بن على بن سالم با اختلاف؛ كفايةالاثر، ص 11، از صدوق؛ بحار، ج 36، ص 282 از آن.

63) كفايةالاثر، ص 124، با ذيل مفصّل؛ بحار، ج 22، ص 536 از آن، ج 36، ص 328 از آن مانند گزيده.

64) معانى الاخبار، ص 90؛ كمال الدين، ص 272؛ بحار، ج 23، ص 147 از آن؛ مختصر اثبات الرجعة (تراثنا، 15، ص 448).

65) كفايةالاثر، ص 18؛ بحار، ج 36، ص 285 از آن؛ مستدرك الوسائل، ج 10، ص 276، از الغيبة فضل بن شاذان.

66) مختصر اثبات الرجعة (تراثنا، 15، ص 449)؛ كمال الدين به اسنادش از ابراهيم بن ابى زياد، از ثمالى، ص 352؛ احتجاج، ص 318؛ بحار، ج 36، ص 386 از آن.

67) كفايةالاثر، ص 266، به سندش از محمد بن خالد طيالسى، از سيف بن عميره با اختلاف كمى.

68) كمال الدين، ص 410؛ كفايةالاثر، ص 286؛ بحار، ج 36، ص 412 از آن.

69) مختصر اثبات الرجعة (تراثنا، 15، ص 451)؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 569؛ كمال الدين، ص 437؛ بحار، ج 51، ص 161 از آن؛ كفايةالاثر، ص 291.

70) مختصر اثبات الرجعة (تراثنا، 15، ص 454)؛ الغيبة طوسى، ص 436 به سندش از فضل؛ و بحار، ج 52، ص 209 از آن؛ منتخب الانوار المضيئة، ص 48.

71) الغيبة طوسى، ص 446 به سندش از فضل؛ ارشاد، ج 2، ص 375، از سيف بن عميره، از بكر بن محمد، از ابى عبداللّه (عليه‏السّلام).

72) مختصر اثبات الرجعة، (تراثنا، 15، ص 457)؛ كمال الدين، ص 682 از امام سجاد (عليه‏السّلام)؛ بحار، ج 52، ص 323 از آن؛ منتخب الانوار المضيئة، ص 60.

73) كمال الدين، ص 265 با كمى اختلاف؛ كافى، ج 1، ص 178.

74) ارشاد، ج 2، ص 382، از مفضل بن عمر.

75) كمال الدين، ص 697.

76) كمال الدين، ص 370؛ منتخب الانوار المضيئة، ص 345 از امام صادق (عليه‏السّلام).

77) ارشاد، ج 2، ص 383، از عبدالله بن مغيرة، از امام صادق (عليه‏السّلام) به نحو ارسال.

78) ارشاد، ج 2، ص 384، كه نام آنان را ((بتريه)) ضبط كرده است، به نحو مرسله از ابى الجارود، از امام باقر (عليه‏السّلام) نقل كرده است.

79) ارشاد، ج 2، ص 390؛ اعلام الورى، ص 432 به نحو مضمره آورده است.

80) ارشاد، ج 2، ص 386، از عبدالله بن عجلان، از حضرت (عليه‏السّلام) به صورت مرسله آورده است.

81) ارشاد، ج 2، ص 386، از جابر، از امام باقر (عليه‏السّلام) به صورت مرسله آورده است.

82) ارشاد، ج 2، ص 381، از مفضل، از آن حضرت (عليه‏السّلام).

83) ارشاد، ج 2، ص 380، از مفضل بن عمر به نحو مرسله، از امام (عليه‏السّلام).

84) الغيبة طوسى، ص 474، به سندش از فضل؛ بحار، ج 52، ص 291 از آن.

85) الغيبة طوسى، ص 478.

86) منتخب الاثر، فصل 6، باب 1.